دانشگاه مک‌گیل
مونترال - کانادا

...مطالعات اسلامی

دانشگاه تهران
تهران - ایران

منظومة فی اصول الفقه

(اصول فقه منظوم)

اثر

شمس العلماء محمد حسین قریب گرگانی

متوفی ۱۳۴۵ ق - ۱۳۰۵ ش

با مقدمه

دکتر مهدی محقق

استاد دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کرمانشاه)

عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تهران ۱۳۸۱

بسم الله

هدیه

دکتر بدرالزمان قریب

به

مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل

به مناسبت

چهل و چهارمین سال تأسیس آن مؤسسه

۳۰۲
۳۰۵

وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

تاریخ ۶ ماه ۱۱ سال ۱۳۰۵ شمسی
نمره ۵۴۱۱

وزارت معارف واوقاف وصنایع مستظرفه با آقای بدیع‌الزمان ولد آقای شیخ علی که نام خانوادگی او فروزانفر

وتبعه دولت ایران است بر طبق مواد ذیل قرار داد مینماید که از اول ماه بهمن سال ۱۳۰۵

شمسی لغایت آخر ماه بهمن سال ۱۳۰۵ شمسی بسمت معلمی ادبیات دارالفنون اشتغال داشته باشد

ماده ۱ ـ آقای بدیع‌الزمان ملزم است که مطابق دستور و نظامات وزارت معارف رفتار نماید ودر صورت تخلف

وزارتخانه حق الغاء این قرار داد را خواهد داشت

صحیح است

ماده ۲ ـ ساعت کار آقای بدیع‌الزمان در هفته ۱۱ ساعت وحقوق ایشان در ماه مبلغ [illegible] خواهد بود

ماده ۳ ـ هرموقع آقای بدیع‌الزمان بخواهد استعفا نماید باید دو ماه قبل بوزارت معارف اطلاع دهد

ماده ٤ ـ چنانچه آقای بدیع‌الزمان برخلاف ماده (۳) عمل نماید حق مطالبه حقوق یکماهه را نخواهد داشت واگر اخذ کرده است

بموجب این ماده ملتزم ومتعهد میشود که مبلغ دریافتی را بوسیله وزارت معارف بخزانه‌داری کل رد نماید .

ماده ۵ ـ وزارت معارف اختیار دارد که محل خدمت [illegible] بارعایت مندرجات این قرار داد وبرحسب لزوم تغییر بدهد

ماده ٦ ـ آقای بدیع‌الزمان در طول مدت قرار داد حق ندارد ~~بدون رخصت وزارت متبوعه~~ از ساعات خدمت خود مقداری

کسر کرده استعفا بدهد والا کنترات مشار الیه کلا الغاء خواهد شد

ماده ۷ ـ این قرار داد در ۲ نسخه تحریر شده بامضاء طرفین میرسد

محل امضای صاحب کنترات	محل امضاء و مهر پرسنل	محل مهر و امضاء وزارت
بدیع‌الزمان		

ل ۲۹۲۰

ابلاغ بدیع‌الزّمان فروزانفر که شمس‌العلما او را به جای خود جهت تدریس در دارالفنون معرّفی کرده است.

دانشگاه مک گیل
مونترال - کانادا

مؤسسهٔ مطالعات اسلامی

دانشگاه تهران
تهران - ایران

منظومة فی اصول الفقه

(اصول فقه منظوم)

اثر

شمس العلماء محمد حسین قریب گرکانی

متوفی ۱۳۴۵ق - ۱۳۰۵ش

با مقدمه

دکتر مهدی محقق

استاد دانشگاه آزاد اسلامی (واحد کرج)

عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی

تهران ۱۳۹۱

سلسلهٔ دانش ایرانی
مجموعهٔ متون و مقالات تحقیقی و ترجمه
۶۴
زیر نظر و اشراف **دکتر مهدی محقّق**
ناشر:
مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل
خیابان قدس، کوچهٔ شاهد، شمارهٔ ۸، طبقهٔ ۶
تلفن:۶-۸۸۹۵۳۴۸۵ ، دورنگار: ۸۸۹۵۳۴۸۸ صندوق پستی ۱۳۳-۱۴۵-۱۳، تهران
تعداد ۱۰۰۰ نسخه از چاپ اوّل

منظومة فی اصول الفقه

شمس العلما
محمد حسین قریب گرکانی

با مقدمه ای از : **دکتر مهدی محقّق**
مشاور نشر : **محمّد علی منصوری**
لیتوگرافی و چاپ : **طیف نگار**
صحافی : **کاوا**

شابک: ۱-۸۹-۵۵۵۲-۹۶۴-۹۷۸ ISBN: 978-964-5552-89-1

قیمت : ۶۰۰۰ تومان

تهران ۱۳۹۱

سرشناسه	شمس العلماآ گرکانی، محمدحسین، ۱۳۰۵-۱۲۲۵.
عنوان و نام پدیدآور	منظومه فی اصول‌الفقه: (اصول فقه منظوم)/ اثر شمس‌العلما محمدحسین قریب‌گرکانی متوفی ۱۳۴۵ ق. ۱۳۰۵ ش.؛ با مقدمه مهدی محقق.
مشخصات نشر	تهران: موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	۱۲۲ ص.
فروست	سلسله دانش ایرانی مجموعه متون و مقالات تحقیقی و ترجمه/ زیر نظر و اشراف مهدی محقق؛ ۶۴.
شابک	۶۰۰۰۰ ریال ۱-۸۹-۵۵۵۲-۹۶۴-۹۷۸:
وضعیت فهرست نویسی	فیپا
یادداشت	عربی.
یادداشت	مقدمه کتاب به فارسی است.
یادداشت	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	اصول فقه شیعه -- شعر
موضوع	شعر عربی -- ایران -- قرن ۱۴
شناسه افزوده	محقق، مهدی، ۱۳۰۸ -، مقدمه‌نویس
شناسه افزوده	موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل
رده بندی کنگره	PJA۵۲۹۹ ۱۳۹۱ ۸م۸ش
شماره کتابشناسی ملی	۲۶۹۴۶۵۰

انتشارات مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی
برطبق موضوعات علمی[1]
زیر نظر و اشراف
دکتر مهدی محقّق

فلسفهٔ اسلامی

۱) افلاطون فی الاسلام، مشتمل بر رساله‌هائی از فارابی و دیگران و تحقیق دربارهٔ آن‌ها، به اهتمام دکتر عبدالرّحمن بدوی با مقدّمه به زبان فرانسه(چاپ‌شده ۱۳۵۳). ۱۳

۲) الأمد علی الأبد، ابوالحسن عامری نیشابوری، به اهتمام پروفسور اورت روسن و ترجمهٔ مقدّمهٔ انگلیسی آن از دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی(چاپ‌شده در بیروت ۱۳۵۷). ۳۸

۳) شرح فصوص‌الحکمهٔ، منسوب به ابونصر فارابی، از محمّدتقی استرآبادی، به اهتمام محمّدتقی دانش‌پژوه، با دو مقاله به زبان فرانسه از خلیل جر و سلیمان پینس و ترجمهٔ آن دو مقاله از دکتر سیّد ابوالقاسم پورحسینی(چاپ‌شده ۱۳۵۸). ۲۲

۴) شرح بیست و پنج مقدّمهٔ ابن‌میمون، ابوعبدالله محمّدبن‌ابی‌بکر تبریزی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و ترجمهٔ فارسی آن از دکتر سیّد جعفر سجّادی و ترجمهٔ انگلیسی بیست و پنج مقدّمه از س. پینس(چاپ‌شده ۱۳۶۰). ۲۶

---

۱. شماره های آخر عناوین کتاب ها بصورت ساده نشانهٔ «سلسلهٔ دانش ایرانی» و میان دو کمانه(   ) نشانهٔ «مجموعهٔ تاریخ علوم در اسلام» و میان دو قلاب [   ] نشانهٔ «مجموعهٔ اندیشه اسلامی» و میان دو نیم خط کج /   / نشانهٔ مجموعهٔ «متون و تحقیقات عرفانی» است.

۵) جام جهان‌نمای، ترجمهٔ فارسی کتاب التّحصیل بهمنیاربن‌مرزبان تلمیذ ابن‌سینا، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی و محمّدتقی دانش‌پژوه (چاپ‌شده ۱۳۶۲). ۱۵

۶) المبدأ و المعاد، شیخ‌الرّئیس ابوعلی ابن‌سینا، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی (چاپ‌شده ۱۳۶۳). ۳۶

۷) فیلسوف ری محمّدبن‌زکریای رازی، دکتر مهدی محقّق، به پیوست سه مقدّمه به زبان فارسی و دو مقاله به زبان انگلیسی (چاپ‌شده ۱۳۵۲، چاپ سوم نشر نی ۱۳۶۹، چاپ چهارم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ایران ۱۳۷۷). ۱۴

۸) بیان الحقّ بضمان الصّدق (العلم الالهی) ابوالعبّاس فضل‌بن‌محمّد اللّوکری، با مقدّمهٔ عربی، به اهتمام دکتر ابراهیم دیباجی (چاپ‌شده ۱۳۷۳). [۲]

۹) الأسؤلة و الاجوبة، پرسش‌های ابوریحان بیرونی و پاسخ‌های ابن‌سینا، به انضمام پاسخ‌های مجدّد ابوریحان و دفاع ابوسعید فقیه معصومی از ابن‌سینا، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر سیّد حسین نصر (چاپ‌شده کوالالامپور ۱۳۷۴). [۳]

۱۰) مراتب و درجات وجود، دکتر سیّد محمّد نقیب‌العطّاس، ترجمهٔ فارسی از دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق در شرح حال نویسنده (چاپ‌شده ۱۳۷۵). [۷]

۱۱) حدوث العالم، افضل‌الدّین عمربن‌علی‌بن‌غیلان به انضمام الحکومة فی حجج المثبتین أنّ للماضی مبداء زمانیّا، الشّیخ الرّئیس

ابوعلی‌بن‌سینا و مناظره میان فخرالدّین رازی و فریدالدّین غیلانی، با مقدّمه به زبان فرانسه از پروفسور ژان میشو، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۷). ۴۳

۱۲) شرح حکمة الإشراق سهروردی، قطب‌الدّین شیرازی، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی و دکتر مهدی محقّق، به پیوست دو مقاله از دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۵۰

۱۳) مَصارع المُصارع، ابوجعفر نصیرالدّین محمّدبن‌محمّدبن‌الحسن الطّوسی، با تصحیح و مقدّمهٔ ویلفرد مادلونگ، ترجمهٔ مقدّمه از شیوا کاویانی(چاپ‌شده ۱۳۸۳). ۵۴

حکمت متعالیه

۱) شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومهٔ حکمت، حاج ملاّهادی سبزواری، بخش امور عامّه و جوهر و عرض، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی، به اهتمام پروفسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۴۸، چاپ دوم ۱۳۶۰، چاپ سوم دانشگاه تهران ۱۳۶۹). ۱

۲) تعلیقهٔ میرزا مهدی مدرّس آشتیانی بر شرح منظومهٔ حکمت سبزواری، به اهتمام دکتر عبدالجواد فلاطوری و دکتر مهدی محقّق با مقدّمهٔ انگلیسی پروفسور توشی هیکو ایزوتسو(چاپ‌شده ۱۳۵۲). ۳

۳) کتاب القبسات، میرداماد، به انضمام شرح حال تفصیلی و خلاصهٔ افکار آن حکیم، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر سیّد علی موسوی بهبهانی و دکتر ابراهیم دیباجی و پروفسور توشی هیکو ایزوتسو با مقدّمهٔ

انگلیسی(جلد اوّل، متن چاپ‌شده ۱۳۵۶، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۷). ۷

۴) ترجمهٔ انگلیسی شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومهٔ حکمت، قسمت امور عامّه و جوهر و عرض، به وسیلهٔ پروفسور توشی هیکو ایزوتسو و دکتر مهدی محقّق با مقدّمه‌ای در شرح احوال و آثار آن حکیم(چاپ‌شده در نیویورک ۱۳۵۶، چاپ دوم مرکز نشر دانشگاهی تهران ۱۳۶۲، چاپ سوم دانشگاه تهران ۱۳۶۹). ۱۰

۵) شرح الالهیّات من کتاب الشّفاء، ملاّ مهدی نراقی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق با مقدّمه‌ای در شرح احوال و آثار آن حکیم از حسن نراقی(چاپ‌شده ۱۳۶۵). ۳۴

۶) شرح کتاب القبسات میرداماد، احمدبن‌زین‌العابدین علوی معروف به میر سیّد احمد علوی، به اهتمام دکتر حامد ناجی اصفهانی، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقّق، چاپ‌شده ۱۳۷۶). [۱۱]

۷) کتاب تقویم‌الایمان، محمّد باقر الحسینی معروف به میرداماد و شرح آن موسوم به کشف الحقائق از میر سیّد احمد علوی، و تعلیقات آن از ملاّ علی نوری، به اهتمام علی اوجبی(چاپ‌شده ۱۳۷۶). [۱۱]

۸) شرح غررالفرائد معروف به شرح منظومهٔ حکمت، حاج ملاّهادی سبزواری، بخش الهیّات بالمعنی الأخص، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی و فرهنگ اصطلاحات فلسفی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۴۶

تصوّف و عرفان اسلامی

۱) مرموزات اسدی در مزمورات داودی، نجم‌الدّین رازی، به اهتمام دکتر محمّدرضا شفیعی کدکنی و مقدّمهٔ انگلیسی دکتر هرمان لندلت(چاپ‌شده ۱۳۵۲). ۶

۲) انوار جلیّه، ملاّعبدالله زنوزی، به اهتمام سیّد جلال‌الدّین آشتیانی، با مقدّمهٔ انگلیسی از دکتر سیّد حسین نصر(چاپ‌شده ۱۳۵۴). ۱۸

۳) دیوان اشعار و رسائل اسیری لاهیجی شارح گلشن راز، به اهتمام دکتر برات زنجانی با مقدّمهٔ انگلیسی از نوش‌آفرین انصاری(محقّق)(چاپ‌شده ۱۳۵۷). ۲۰

۴) کاشف الاسرار، نورالدّین اسفراینی به انضمام پاسخ به چند پرسش و رساله در روش سلوك و خلوت‌نشینی، با ترجمه و مقدّمه به زبان فرانسه به اهتمام دکتر هرمان لندلت(چاپ‌شده ۱۳۵۸، چاپ دوم پاریس ۱۳۶۴). ۵

۵) نصوص الخصوص فی ترجمهٔ الفصوص(شرح فصوص الحکم محیی‌الدّین ابن‌العربی) رکن‌الدّین شیرازی، به اهتمام دکتر رجبعلی مظلومی، به پیوست مقاله‌ای از استاد جلال‌الدّین همائی(چاپ‌شده ۱۳۵۹). ۲۵

۶) رباب‌نامه، سلطان ولد پسر مولانا جلال‌الدّین رومی، به اهتمام دکتر علی سلطانی گِرد فرامرزی با مقدّمهٔ انگلیسی(چاپ‌شده ۱۳۵۹، چاپ دوم ۱۳۷۷). ۲۳

۷) دیوان محمّد شیرین مغربی، به تصحیح و اهتمام دکتر لئونارد لوئیزان و مقدّمهٔ پروفسور ان ماری شیمل و ترجمهٔ فارسی آن از داود حاتمی(چاپ‌شده ۱۳۷۲). ۴۳

۸) مکتب جنیدیه،ریشه‌ها و اندیشه‌ها، دکتر مهدی رضائی(چاپ‌شده ۱۳۸۷). /۱/

۹) دانش و حکمت در نگاه مولوی، دکتر محمدحسین کرمی(چاپ‌شده ۱۳۸۹). /۲/

۱۰) مرادالمریدین، ابوالفتوح غیاث‌الدّین هبة الله یوسف‌بن‌ابراهیم‌بن‌سعدالدّین حمویه، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات دکتر سیّد علی‌اصغر میرباقری‌فرد و دکتر زهره نجفی(چاپ‌شده ۱۳۸۹). /۳/

مجموعه‌های مقالات در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی - ایرانی

۱) مجموعهٔ سخنرانی‌ها و مقاله‌ها در فلسفه و عرفان اسلامی(به زبان‌های فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و دکتر هرمان لندلت (چاپ‌شده ۱۳۵۲، چاپ دوم انجمن آثار و مفاخر فرهنگی ۱۳۵۸). ۴

۲) جشن‌نامهٔ کربن، مجموعهٔ رسائل و مقالات به زبان‌های فارسی و عربی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی به افتخار پروفسور هانری کربن، زیر نظر دکتر سیّد حسین نصر(چاپ‌شده ۱۳۵۶). ۹

۳) بیست گفتار در مباحث علمی و فلسفی و کلامی و فرق اسلامی، از دکتر مهدی محقّق، با مقدّمهٔ انگلیسی از پروفسور ژوزف فان اس و

ترجمهٔ آن از استاد احمد آرام(چاپ‌شده ۱۳۵۵، چاپ دوم شرکت انتشار ۱۳۶۳). ۱۷

۴) یادنامهٔ ادیب نیشابوری، مشتمل بر زندگانی استاد و مجموعهٔ متون مقالات در مباحث علمی و ادبی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۵۶). ۳۳

۵) دومین بیست گفتار در مباحث ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم اسلامی، به انضمام «حدیث نعمت خدا» مشتمل بر زندگی‌نامه و کتاب‌نامه، از دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۶۹). ۴۰

۶) چهارمین بیست گفتار در مباحث ادبی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم، دکتر مهدی محقّق، به انضمام کارنامهٔ علمی نویسنده در نمودار زمانی(چاپ‌شده ۱۳۷۶). [۹]

۷) پنجمین بیست گفتار در مباحث ادبی و فلسفی و کلامی و تاریخ علم و گزارش سفرهای علمی، دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۴۹

۸) سومین بیست گفتار یا گزارش سفرهای علمی به کشورهای آلمان، اردن، امریکا، انگلستان، ترکیه، سوریه، ژاپن، عربستان سعودی، فرانسه، کانادا، مالزی، مصر، هند.

۹) ششمین بیست گفتار در مباحث علمی و ادبی و فلسفی و گزارش سفرهای علمی و یادبود بزرگان علم و دانش، دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۸۵). ۶۰

۱۰) هفتمین بیست گفتار در مباحث علمی و ادبی و فلسفی و گزارش سفرهای علمی و یادبود بزرگان علم و دانش، دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۸۶). ۶۱

پزشکی در جهان اسلام

۱) دانشنامه در علم پزشکی، حکیم میسری(کهن‌ترین مجموعه در علم پزشکی به شعر فارسی)، به اهتمام دکتر برات زنجانی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۶۶).(۲)

۲) مفتاح الطّبّ و منهاج الطّلاب، ابوالفرج علیّ‌بن‌الحسین‌بن‌هندو(کلید دانش پزشکی و برنامهٔ دانشجویان آن)، به اهتمام دکتر مهدی محقّق و استاد محمّد تقی دانش پژوه، و تلخیص و ترجمهٔ فارسی و انگلیسی و فهرست اصطلاحات پزشکی از دکتر مهدی محقّق(تهران چاپ شدهٔ ۱۳۶۸).(۱)

۳) الشّکوک علی جالینوس محمّدبن‌زکریای رازی، با مقدّمهٔ فارسی و عربی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق، چاپ‌شده ۱۳۷۲). [۱]

۴) جرّاحی و ابزارهای آن، ابوالقاسم خلف‌بن‌عباس زهراوی، ترجمهٔ فارسی بخش سی‌ام کتاب التّصریف لمن عجز عن التّألیف، به اهتمام استاد احمد آرام و دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۴). [۵]

۵) طبّ الفقراء و المساکین، ابن‌جزّار قیروانی، به اهتمام دکتر وجیهه کاظم آل‌طعمه، با مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی از دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۵). [۸]

۶) رسالهٔ حنین‌بن‌اسحق به علیّ‌بن‌یحیی دربارهٔ آثار ترجمه‌شده از جالینوس، متن عربی با ترجمهٔ فارسی و مقدّمهٔ فارسی و انگلیسی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۴۸

۷) یادگـــــار(در دانـــــش پزشـــــکی و داروشناســـــی)، اسماعیل بن الحسن بن محمّدبن احمد الحسینی الجرجانی، معروف به سیّد اسماعیل جرجانی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق (چاپ‌شده ۱۳۸۱).(۱۰)

۸) تشـریح بـدن انسـان معـروف بـه تشـریح منصـوری، منصوربن محمّدبن احمد شیرازی، به کوشش دکتر سیّد حسین رضوی برقعی(چاپ‌شده ۱۳۸۳).(۱۱)

۹) مختصـر در علـم تشریح، حکیم ابوالمجد بیضـاوی، تصحیح و تحقیـق دکتـر سید حسین رضـوی برقعـی، بـا مقدمـهٔ دکتـر مهـدی محقق(چاپ‌شده ۱۳۸۷).(۱۲)

۱۰)ابن‌هندو، پزشک و فیلسوف طبرستانی و کتاب مفتاح‌الطّبّ او، بـا مقدّمـه‌ای دربـارهٔ علـم پزشـکی در اسـلام و ایـران از دکتـر مهـدی محقق(چاپ‌شده ۱۳۸۷).(۱۳)

۱۱)کامل الصناعة الطّبیّة، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمهٔ دکتر سـید محمدخالـد غفـاری، بـا مقدمـهٔ دکتـر مهـدی محقـق، جلـد اوّل(چاپ‌شده ۱۳۸۸).(۱۴)

۱۲)کامل الصناعة الطّبیّة، علی‌بن‌عبّاس مجوسی اهوازی، ترجمهٔ دکتر سـید محمدخالـد غفـاری، بـا مقدمـهٔ دکتـر مهـدی محقـق، جلـد دوم(چاپ‌شده ۱۳۸۸).(۱۵)

۱۳)درآمدی بـر دانشنامهٔ تـاریخ پزشکی در اسلام و ایـران(فهرسـت الفبـائی اصـطلاحات پزشـکی و داروشناسـی)، دکتـر مهـدی محقق(چاپ‌شده ۱۳۸۹).(۱۶)

کلام عقائد اسلامی(شیعی امامی)

۱) تلخیص المحصّل، خواجه نصیرالدّین طوسی، به انضمام رسائل و فوائد کلامی از آن حکیم، به اهتمام استاد شیخ عبدالله نورانی(چاپ‌شده ۱۳۵۹). ۲۴

۲) اندیشه‌های کلامی شیخ مفید، مارتین مکدرموت، ترجمه از انگلیسی به فارسی به وسیلهٔ استاد احمد آرام(چاپ‌شده **۱۳۶۳**، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۷۲). ۳۵

۳) الباب الحادی‌عشر، العلّامهٔ الحلّی، مع شرحیه: النّافع یوم الحشر فی شرح باب الحادی‌عشر، مقدادبن‌عبدالله السّیوری. مفتاح‌الباب، ابوالفتح‌بن‌مخدوم الحسینی العربشاهی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۶۵)، چاپ دوم و سوم آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰). ۳۸

۴) اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، محمّدبن‌محمّدبن‌نعمان ملقّب به شیخ مفید، به انضمام شرح احوال و آثار شیخ مفید و مقدّمهٔ انگلیسی دکتر مارتین مکدرموت، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۲). ۴۱

کلام و عقائد اسلامی(اهل سنّت)

۱) الشّامل فی اصول‌الدّین، امام‌الحرمین جوینی، به اهتمام پروفسور ریچارد فرانک و ترجمهٔ مقدّمهٔ آن از دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی(چاپ‌شده ۱۳۶۰). ۲۷

۲) الدّرة الفاخر عبدالرّحمن جامی، به پیوست حواشی مؤلّف و شرح عبدالغفور لاری و حکمت عمادیّه، به اهتمام دکتر نیکولاهیر و دکتر سیّد علی موسوی بهبهانی و ترجمهٔ مقدّمهٔ انگلیسی آن از استاد احمد آرام(چاپ‌شده ۱۳۵۸). ۱۹

کلام و عقائد اسلامی(شیعی اسماعیلی)

۱) دیوان ناصرخسرو(جلد اوّل، متن به انضمام نسخه بدل‌ها) به اهتمام استاد مجتبی مینوی و دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۵۷، چاپ‌های سوم و چهارم و پنجم دانشگاه تهران، ۱۳۵۶ و ۱۳۶۸ و ۱۳۷۰). ۲۱

۲) کتاب الإصلاح، ابوحاتم احمدبن‌حمدان الرّازی، به اهتمام دکتر حسن مینوچهر و دکتر مهدی محقّق، با مقدّمهٔ انگلیسی از دکتر شین نوموتو و ترجمهٔ فارسی آن از دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی(چاپ‌شده ۱۳۷۷). ۴۲

فلسفهٔ تطبیقی

۱) بنیاد حکمت سبزواری پروفسور ایزوتسو، تحلیلی تازه و نو از فلسفهٔ حاج ملاّهادی سبزواری، ترجمهٔ دکتر سیّد جلال‌الدّین مجتبوی، با مقدّمه‌ای از دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۵۹، چاپ دوم دانشگاه تهران ۱۳۶۸). ۲۹

۲) مطالعه‌ای در هستی‌شناسی تطبیقی، از دیدگاه صدرالدّین شیرازی و مارتین هایدگر، پروفسور الب‌ارسلان آچیک‌گنج، ترجمهٔ محمّدرضا جوزی(چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۴۷

اسلام و نوگرائی

۱) درآمدی بر جهان‌شناسی اسلامی، دکتر سیّد محمّد نقیب‌العطّاس، ترجمهٔ فارسی از محمّدحسین ساکت و حسن میانداری و شیوا کاویانی و محمّدرضا جوزی، با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق در شرح حال نویسنده(چاپ‌شده ۱۳۷۴). [۴]

۲) اسلام و دنیویگری(سکولاریسم)، دکتر سیّد محمّد نقیب‌العطّاس، ترجمهٔ فارسی از احمد آرام با مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق در شرح حال نویسنده(چاپ‌شده ۱۳۷۵).[۶]

اخلاق فلسفی

۱) جاویدان خرد، ابن‌مسکویه، ترجمهٔ تقی‌الدّین محمّد شوشتری، به اهتمام دکتر بهروز ثروتیان با مقدّمه به زبان فرانسه از پروفسور محمّد ارکون و ترجمهٔ آن از دکتر رضا داوری اردکانی(چاپ‌شده ۱۳۵۵). ۱۶

۲) الدّراسة التحلیلیة لکتاب الطّبّ الرّوحانی لمحمّدبن‌زکریّا الرّازی، به زبان عربی و فارسی و انگلیسی، با متن چاپی و خطّی، و فرهنگ اصطلاحات، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۴۴

منطق

۱) منطق و مباحث الفاظ، مجموعهٔ رسائل و مقالات دربارهٔ منطق و مباحث الفاظ(به زبان‌های فارسی و عربی و فرانسه و انگلیسی) به اهتمام پروفسور ایزوتسو و دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۵۳، چاپ دوم دانشگاه تهران، ۱۳۷۰). ۸

۲) کتاب المناهج فی المنطق، صائن‌الدّین ابن ترکهٔ اصفهانی، با مقدّمهٔ فارسی و عربی، به اهتمام دکتر ابراهیم دیباجی(چاپ‌شده ۱۳۷۶). [۱۰]

اصول فقه

۱) معالم‌الدّین و ملاذالمجتهدین معروف به معالم‌الاصول، شیخ حسن‌بن‌شیخ زین‌الدّین شهید ثانی، با مقدّمهٔ فارسی و ترجمهٔ چهل حدیث در بیان فضیلت علم و وظیفهٔ علما، و مقاله‌ای در اصول فقه امامیّه از روبرت برونشویک و ترجمهٔ فارسی آن از دکتر ابوالقاسم پورحسینی، به اهتمام دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۶۲، چاپ دوم مرکز انتشارات علمی و فرهنگی(۱۳۶۴). ۳۰

۲) منظومهٔ فی الفقه، محمدحسین شمس العلمای گرکانی(قریب)، بهاهتمام و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقق(چاپ شده ۱۳۹۰). ۶۴

کشاورزی در جهان اسلام

۱) آثار و احیاء، رشیدالدّین فضل‌الله همدانی(متن فارسی دربارهٔ فنّ کشاورزی) به اهتمام دکتر منوچهر ستوده و استاد ایرج افشار و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق(تهران چاپ‌شده ۱۳۶۸).(۴)

دامپزشکی در جهان اسلام

۱) دو فرس‌نامهٔ منثور و منظوم(دو متن فارسی مشتمل بر شناخت انواع نژاد و پرورش و بیماری‌ها و روش درمان اسب)، به اهتمام دکتر علی سلطانی گِردفرامرزی و مقدّمهٔ دکتر مهدی محقّق(تهران چاپ‌شده ۱۳۶۶).(۳)

فهرست نسخه‌های خطّی

۱) فهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ دکتر مهدی محقّق موجود در مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل، به اهتمام دکتر توفیق هـ. سبحانی(چاپ‌شده ۱۳۸۳). ۵۹

فهرست نسخه‌های چاپی

۱) فهرست توصیفی انتشارات موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران- دانشگاه مک گیل و عنوان‌های انتشارات همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان، به اهتمام دکتر مهدی محقق(چاپ‌شده ۱۳۸۳). ۶۲

مجموعهٔ یادداشتها

۱) هزار و پانصد یادداشت در مباحث لغوی و ادبی و تاریخی و فلسفی و کلامی و تاریخ علوم، گردآورنده دکتر مهدی محقّق(چاپ‌شده ۱۳۷۸). ۴۵

به نام خداوند جان و خرد

پیشگفتار

منظومة فی اصول الفقه

کتابی که اینک به نظر خوانندگان شریف می‌رسد منظومه‌ای است در اصول فقه اثر دانشمند ذی‌فنون، مرحوم میرزامحمّدحسین شمس‌العلمای گرکانی (قریب) از عالمان و ادیبان چیره‌دست قرن گذشته که برای نخستین‌بار چاپ می‌شود.

ناظم در سال ۱۲۶۲ق.۱۲۲۲ /ش. در گرکان از توابع آشتیان به دنیا آمد و پس از تحصیلات حوزوی به تدریس در مدارس مهم تهران همچون دبیرستان علمیّه و علوم سیاسی و در پایان در دارالفنون به تدریس ادبیات فارسی و عربی اشتغال ورزید و آثار ارزنده‌ای در ادب فارسی و عربی و علوم اسلامی از خود به یادگار نهاد و در سال ۱۳۴۵ق.۱۳۰۵ /ش. رخت از این جهان بربست.

او در سال‌های آخر عمر که از تدریس بازنشسته شد، استاد شهیر، بدیع‌الزّمان فروزانفر را به جای خود برای تدریس در دارالفنون پیشنهاد کرد که همهٔ استادان زبان فارسی زمان حاضر بی‌واسطه و باواسطه از محضر پرفیض او بهره‌مند گشته‌اند.

اهل علم و ادب شمس‌العلما را از راه دو کتاب ارزشمند او، «ابدع‌البدایع» و «قطوف‌الرّبیع» می‌شناختند که به صورت چاپ سربی در دسترس قرار داشت تا آنکه اوّلی در سال ۱۳۷۷ باکوشش حسین جعفری در تبریز و دومی در سال ۱۳۸۹ با کوشش مرتضی قاسمی در تهران به وسیلهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی چاپ حروفی

شد و در آغاز هر دو کتاب، مقام علمی و آثار شمس‌العلما معرّفی گردید. این دو کتاب پس از کتاب‌های حدائق‌السّحر فی دقایق الشّعر رشید وطواط و المعجم فی معائیر اشعار العجم شمس قیس رازی از بهترین مراجع برای دانشجویان ادبیات جهت شناخت علوم فصاحت و بلاغت و صنایع بدیعی شناخته شده است.

منظومهٔ اصول فقه جزئی از مجموعه‌ای است که به وسیلهٔ نوهٔ پسری شمس‌العلما، زبان‌شناس برجسته و عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دکتر بدرالزّمان قریب در اختیار راقم این سطور گذاشته شده است.

این مجموعه مشتمل است بر برخی از آثار دیگر شمس‌العلما از جمله:

۱) نورالحَدَقة که او در آغاز این کتاب، خود را اقلّ‌العبید حسین‌بن‌علیرضا‌بن‌علی می‌خواند و مطالب کتاب را چنین توصیف می‌کند: «... نبّهتُ فیه علی وجوه الأدب و نکات لغة االعرب و أدرجتُ فی مطاویه توحید الأخبار و الآیات، فجاء بحمداللّه جامعاً للمُشکلات معیناً علی فهم المُعضلات، تنحلّ به عقدةُ کلِّ غامضٍ و یجلو به کلّ مُرّ و حامض، سمّیتُهُ نور الحَدَقة نوّر اللّه احداقنا و قلوبنا بحرمة محمّد حبیبه و محبوبنا و حسبُنا اللّه و نعم الوکیل».

۲) فهرستی از آثار خود را با عنوان «صورة ما کتب مؤلّف هذه الوریقات فی ایّام تحصیله من المعلومات» که در این فهرست کتاب‌های تعلیقات علی المعالم تقرب ثلثة آلاف بیت و تعلیقات علی القوانین فی مباحث الالفاظ تقرب ثلثة آلاف و مسألة الصّحیح و الأعمّ تقرب الفین در اصول فقه دیده می‌شود.

۳) منظومة فی علم الاصول (کتاب حاضر) که حاوی اهمّ مطالب اصول فقه است که فهرست آن در آغاز این کتاب دیده می‌شود.

۴) فی مدح الزّکیّ التّقیّ المولی الولیّ عبدالعظیم الحسنی سلام اللّه علیه. این قصیده که با این مطلع آغاز می‌شود:

مَا بَالُ دَهْرٍ أذَابَ القلب بِالمِحَن   و أحرَقَ العَظْمَ لِلأحزَانِ فِی البَدَن

که در میان قصیده می‌گوید:

شَکَوتُ مِنهُمْ إلیٰ خَیر الوَریٰ نَسَباً عَبْدِ العَظیمِ الکَظیمِ السَّیِّدِ الفَطِنِ
مَنْ زارَهُ فکَمَن زارَ الحُسَینَ وَ ذا لأنَّهُ أشْرَفَ الأبناءِ لِلحَسَنِ

۵) قصیدة فی مدح اهل البیت و فیها ذکر فاطمة بنت موسیٰ علیهم السّلام که با این مطلع آغاز می‌شود:

لکَ اللّهُ یَا مَن رَامَ مَوطِنَ أحبَابی إذا زُرتَهُم فانقل لَهُم مِنهُم مالی

۶) ابیات رشیقة متضمّن مدح امیرالمؤمنین علیه السّلام که با این مطلع آغاز می‌شود:

اصبحت و لیس لی قرار و اشتدّ بدمعی البحار

شمس‌العلما به پیروی از دانشمندان اسلامی که علوم مختلف را به نظم درمی آوردند، چند کتاب خود را در اصول فقه در جامهٔ شعر به اهل علم عرضه کرده است. سال‌های پیش با دکتر جلال شوقی در فرهنگستان زبان عرب قاهره آشنا شدم. او که در دانشگاه قطر تدریس می‌کرد، کتابی تألیف کرده بود که در آن، متجاوز از ششصد منظومهٔ علمی شناسائی شده بود. این کتاب تحت عنوان «العلوم العقلیة فی المنظومات العربیّة» در سال ۱۹۹۰ در کویت چاپ شده است. در میان این منظومه‌ها، «ارجوزه» ابن‌سینا در پزشکی است که با این مطلع آغاز می‌شود:

الطِّبُّ حِفظُ صِحّةٍ بُرءُ مَرَض مِن سَبَبٍ فی بدنٍ عَنهُ عَرَض

که مرا به یاد ارجوزهٔ ابن‌مالک در نحو عربی می‌اندازد که با این مطلع آغاز می‌شود:

قالَ مُحَمَّدٌ هُوَ ابنُ مالکٍ أحمدُ ربّی الله خَیرُ مالِکٍ

من از «اللّئالی المنتظمة» و «غررالفرائد» حاج ملّاهادی سبزواری یاد کردم که به ترتیب با این مطلع‌ها آغاز می‌گردد:

نَحمَدُ مَن عَلَّمَنا البَیانا وَ قارَنَ الکِتابَ وَ المیزانا
یَا واهِبَ العَقلِ لَکَ المَحامدُ إلیٰ جَنابِکَ انتهی المَقاصِدُ

مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی در سال ۱۳۵۳ کتابی تحت عنوان «منطق و مباحث الفاظ» مشتمل بر متون عربی و فارسی و مقالاتی به زبان‌های انگلیسی و فرانسه و عربی و فارسی منتشر ساخت که یازدهمین مقالهٔ آن، «الأرجوزة فی المنطق» از محمّدرضا الحسینی

الاعرج بود که با کوشش حجّةالاسلام دکتر محمّدرضا مشّائی، استاد دانشگاه مشهد آماده شده بود که مطلع آن، این است:

نحمدكَ اللّهمّ أنْ هَدَيتَنا لِلمنهَجِ القَويمِ وَ ابتَدَيتنا

اکنون جا دارد که منظومه‌هائی که دانشمندان ایرانی و شیعه در علوم مختلف به نظم درآورده‌اند همچون کتاب دکتر جلال شوقی گردآوری شود تا سهم ایرانیان در این بخش از علوم اسلامی شناخته و مورد تحسین قرار گیرد.

در پایان باید یادآور شد که منظومه‌های علمی، همه در بحر رجز است که طلّاب و دانشجویان بهتر و آسان‌تر می‌توانستند در حافظهٔ خود نگه دارند و این خود روشی ویژه از تعلیم و تعلّم علوم گوناگون اسلامی در مدارس و حوزه‌های علمیّه بوده است.

فقه

دانشمندان اسلامی در آغاز کتاب‌های فقهی خود معنای لغوی و اصطلاحی فقه را بدین‌گونه بیان داشته‌اند که این کلمه در قرآن کریم به معنای فهم آمده و برای تأیید این مطلب آیاتی را یاد کرده‌اند همچون: مَانَفْقَهُ كَثِيراً مِمَّا تَقُولُ(هود / ۹۱) یعنی نمی‌فهمیم بسیاری از آنچه را که تو می‌گوئی، وَلٰكِنْ لاتَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ(الاسراء / ۴۴) یعنی شما تسبیح آنان را نمی‌فهمید، و وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَولِي(طه / ۲۸) یعنی گره از زبانم بگشای تا گفتار مرا دریابند. برخی از اهل لغت هم "علم" را در تعریف لغوی فقه آورده‌اند و برخی دیگر میان این کلمات جدائی قائل شده با این بیان که فقه و فهم به معانی تعلّق می‌گیرند در حالیکه علم به معانی و ذوات هر دو مربوط می‌شود، بنابراین نمی‌توان گفت: فَقِهتُ السَّماءَ و الارضَ ولی عَلِمتُ السَّماءَ و الارضَ را می‌توان گفت. از آنجاکه فقه را به "علم" هم تفسیر کرده‌اند دانشمندان لغتِ فارسی "فقه" را به «دریافتن و دانستن» معنی کرده و "فقیه" را "دانشمند" یا "دانشومند" گفته‌اند بنابراین از دانشمند معنای خاص آن که فقیه است اراده شده است چنانکه سعدی گوید:

نبرد پیش مصاف آزموده معلوم است چنانکه مسألهٔ شرع پیش دانشمند

تعریف اصطلاحی فقه عبارتست از: العِلْمُ بِالأحْکَامِ الشَّرْعِیَّةِ الفَرْعِیَّةِ عَنْ أدِلَّتِها التَّفْصِیلِیَّة، یعنی فقه دانستن احکام شرعی است بر پایهٔ دلیل‌های تفصیلی آن‌ها. این تعریف بر اساس روش پیشینیان است که در تعاریف از اجناس به انواع و از انواع به اشخاص رهیابی می‌کردند تا الفاظ و اسماء دلالت بر معانی و مسمّیات خود کنند و معرَّف با معرَّف تطبیق نماید. بنابراین کلمهٔ علم به احکام که جمع حُکْم است علم به ذوات و اعیان را از تعریف خارج می‌کند و فقط شامل حکم‌های پنجگانهٔ تکلیفی می‌شود که افعال مکلّفان تحت یکی از آن‌ها قرار می‌گیرد و آن عبارت است از: وجوب و استحباب و اباحه و کراهت و حُرمت. کلمهٔ "شرعیّه" احکام عقلیّه را از تعریف خارج می‌سازد مانند حکم به اینکه «کل بزرگ‌تر از جزء است» و یا «دو ضدّ با هم گرد نمی‌آیند». کلمهٔ "فرعیّه" اصلیّه را از تعریف بیرون می‌راند مانند حکم به وحدانیّت خداوند که می‌گوئیم: اللهُ واحِدٌ که حکم شرعی و دینی است ولی از احکام اصلی و اصول دین به شمار می‌آید که در علم کلام از آن بحث می‌شود و این فقه است که عهده‌دار بیان احکام شرعی فرعی است. "ادلّهٔ تفصیلیّه" برای بیرون کردن "ادلّهٔ اجمالیّه" است همچون دلیل‌های اجمالی که علم مقلّدان و غیرعالمان بر آن استوار است که با یک قیاس اجمالی علم خود را پایه می‌نهند و آن عبارتست از اینکه: «مجتهد و مفتی من به این حُکم رأی داده است» و «هر آنچه که مجتهد و مفتی من رأی دهد حکم خداوند است برای من»، پس «نظر مجتهد و مفتی من برای من حکم خدائی به شمار می‌آید». بنابراین فرق میان فقه که در آن سخن از فروع دین است با اصول دین که علم کلام است به این است که عقائد قلبی آدمی به اصول دین و افعال بدنی او به فقه که عمل به فروع دین است تعلّق می‌یابد، از این جهت است که مؤمن واقعی به کسی اطلاق می‌شود که با زبان اقرار کند و با دل و جان اعتقاد داشته باشد و به ارکان که عبادات و معاملاتی است که در علم فقه بیان شده است عمل نماید.

برخی از دانشمندان علم کلام و علم فقه را در تحت جنس تکلیف قرار داده و از اوّلی به تکلیف عقلی و از دومی به تکلیف سمعی یا نقلی تعبیر کرده‌اند، و برخی دیگر از

علم کلام تعبیر به «فقه اکبر» کرده و از همین روی «فقه دین» را افضل از «فقه احکام» دانسته‌اند. دانشمندان اسلامی این دو علم یعنی علم کلام و فقه را از علوم دیگر برتر دانسته‌اند زیرا با این دو علم است که خداوند شناخته و پرستش می‌شود و همین شناخت و معرفت که پایهٔ عبادت و پرستش است هدف اصلی و علّت غائی از خلقت و آفرینش انسان است که: و مَا خَلَقْتُ الجِنَّ وَ الإنْسَ إلَّا لِيَعْبُدُون(الذّاریات / ۵۶) که مفسّران "لِيَعْبُدُون" را به "لِيَعْرِفُون" گزارش کرده‌اند و این می‌رساند که معرفت و شناخت خداوند اصلی‌ترین چیز در وجود آدمیان است و چون شرافت «علم» بستگی به شرافت «معلوم» دارد علم کلام و فقه در اسلام از شریف‌ترین علوم به شمار می آیند.

شیعه در استنباط احکام شرعی نخست به کتاب یعنی قرآن و سنّت یعنی احادیث و روایات مراجعه می‌کند و اجماع یعنی اتّفاق رأی اهل حلّ و عقد را از آن جهت که کاشف از قول معصوم(ع) است هم‌پایهٔ آن دو می‌داند و در مواردی که کتاب و سنّت و اجماع برای حکمی نیست به عقل متوسّل می‌شود و آن را حجّتی از حُجَج مَلِك علّام یعنی خداوند به شمار می آورد و از آن به «شرع داخلی» و از شرع به «عقل خارجی» تعبیر می‌کند. و بر پایهٔ ارزش و اعتبار عقل ادلّهٔ عقلیّه را در استنباط احکام به‌کار می‌برد. فقیهان شیعه نظام حکم شرعی را چنین توجیه می‌کنند که هر مجتهدی نسبت به حکمی از احکام یکی از حالات سه‌گانه را دارا است: قطع و ظنّ و شكّ اگر قطع و یقین دارد باید از قطع خود که علم یقینی است پیروی کند و اگر ظن داشت و آن ظنّ مؤیّد به خبر عادل بود و یا از ظنونی بود که شارع آن را هنگام انسداد باب علم معتبر دانسته به ویژه ظن متاخَم به علم ناچار است به آن عمل کند، و اگر شک داشت باز اگر خبر عادل آن را تأیید کند به آن عمل می‌کند و گر نه به اصول عملیّه روی می آورد یعنی در مورد شک می‌نگرد که اگر حالت سابق برای آن موجود است یا نه. اگر موجود است استصحاب را به کار می‌بندد یعنی إبقَاء مَاكَانَ عَلى مَاكَانَ، و اگر حالت سابقی برای آن نیست اگر شک در جنس تکلیف الزامی است اصل برائت را جاری می‌کند و در صورتی که تکلیف الزامی دانسته شده ولی در مورد تکلیف شک است در این صورت یا احتیاط ممکن است و آن

در صورتی است که تکلیف دائر بین المحذورین نباشد، یا احتیاط ممکن نیست. در صورت اوّل احتیاط و در صورت دوم تخبیر جاری می‌گردد.

در جهان تشیّع مراجع فقهی در مرحلهٔ اوّل امامان بزرگوار بودند از جمله امام سجّاد(ع) که شافعی در رسالهٔ خود دربارهٔ آن حضرت می‌گوید که در مدینه کسی فقیه‌تر از ایشان نبوده است و همچنین امام جعفر صادق(ع) که چهار صد تن از شاگردانش اصولی را وضع کردند که به اصول اربعمائة معروف است و ابوحنیفه پیشوای حنفیان خود از شاگردان آن حضرت بوده است. از فقیهان مکتب امامیّه می‌توان از ابان‌بن تغلب(متوفّی ۱۴۱) یاد کرد که زمان حضرت امام سجّاد، امام محمّد باقر، و امام جعفر صادق علیهم السّلام را درک و از هریک از آنان روایت کرده و مورد عنایت و توجّه آنان بوده است. حضرت باقر(ع) دربارهٔ او فرمود: در مسجد مدینه بنشین و فتوی بده زیرا من دوست دارم کسانی مانند تو در میان شیعیانم دیده شوند. و حضرت صادق(ع) هنگام درگذشت او فرمود: سوگند به خدا که مرگ ابان دل مرا به درد آورد.

اصحاب و شاگردان امامان شیعه با کوشش خود فقه را نظم داده و نظامی خاص برای آن به وجود آوردند. از دانشمندان شیعه که در شکل‌گیری فقه امامیّه نقش به سزائی داشتند می توان از ابن ابی‌عقیل الحذّاء(متوفّی بعد از سال ۳۲۹) و ابن جنید(متوّفی ۳۸۱) نام برد و پس از آن در اوج‌گیری این علم شیخ مفید(متوفّی ۴۱۳) و سیّد مرتضی(متوفّی ۴۳۶) و ابوالصّلاح حلبی (متوفّی ۴۴۷) نقش بسزائی داشتند و در زمان شیخ الطّائفه محمّدبن حسن طوسی(متوفّی ۴۶۰) فقه شیعه به قلّه‌ای رفیع رسید. زیرا او با تحریر کتاب‌های مبسوط و نهایه پایه‌های علمی فقه را استوار ساخت و با تألیف فهرست خود رُوات احادیث فقهی را ارزیابی و معرّفی کرد و با نوشتن کتاب الخلاف فقه مقارن و تطبیقی و مقایسه‌ای را در دسترس جویندگان این علم قرار داد. و جامعهٔ علمی شیعه در برابر اهل سنّت که کتاب‌های اختلاف الفقهاء ابوجعفر محمّدبن جریر طبری(متوفّی ۳۱۰) و اختلاف الفقهاء احمدبن محمّد طحاوی(متوفّی ۳۲۱) را داشتند، از پشتوانه‌ای استوار در زمینهٔ مقایسه‌ای برخوردار گشت.

شیعه در طی این زمان‌ها همچنین با عنایت به اخبار و احادیث ائمّهٔ اطهار علیهم السّلام فقه خود را بر پایهٔ کتب اربعهٔ محمّدین ثلاثهٔ اوائل یعنی کافی کلینی و تهذیب و استبصار شیخ طوسی و من لایحضره الفقیه ابن‌بابویه استوار ساخت و پس از آن به کتاب‌های محمّدین ثلاثهٔ اواخر یعنی کتاب‌های وافی فیض(متوفّی ۱۰۹۱) و وسائل الشّیعهٔ شیخ حرّ عاملی(متوفّی ۱۱۰۴) و بحارالأنوار مجلسی(متوفّی ۱۱۱۱) روی آورد.

پس از شیخ طوسی هر چند فقیهانی همچون سلّار دیلمی(متوفّی ۴۴۸) و ابن برّاج(متوفّی ۴۸۱) و ابی یعلی جعفری(متوفّی ۴۶۳) و ابن زهرهٔ حلبی(متوفّی ۵۸۵) ظهور کردند و با آثار ارزشمند خود چراغ فقه امامیّه را روشن نگه داشتند ولی ظهور دو چهرهٔ درخشان فقهی یعنی محقّق حلّی(۶۰۲ـ۶۷۶) و علّامهٔ حلّی(۶۴۸ـ۷۲۶) فقه شیعه را به اوج کمال رسانید و افق جدیدی را برای علما و فقها باز کرد. شرایع الاسلام محقّق حلّی با چنان استقبالی از طرف فقیهان و عالمان روبرو شد که قرن‌ها از جملهٔ کتاب‌های درسی قرارگرفت و علما و مدرّسان شروح و تعلیقات و حواشی متعدّدی که شمار آن از صد متجاوز است بر آن نگاشتند و ترجمه‌ای فارسی برای استفادهٔ آنان‌که بر زبان عربی تسلّط ندارند در دسترس جویندگان دانش قرارگرفت.

اصول فقه

علم اصول فقه به مجموعهٔ قواعدی اطلاق می‌شود که دانستن آن فقیه را کمک می‌کند که چه‌گونه احکام پنج گانه را که وجوب و استحباب و اباحت و کراهت و حرمت باشد از ظواهر شرعیه یعنی کتاب و سنّت استنباط نماید و در چه مواردی به اجماع و ادلّهٔ عقلیه متوسّل گردد. نویسندگان کتاب‌های اصولی معمولاً نخست به شرح برخی از مباحث الفاظ می‌پردازند و در این بخش از مفاهیمی همچون کلّی و جزئی و متواطی و مشکّک و مترادف و مشترک و حقیقت و مجاز و منقولات لغوی و شرعی و عرفی به بحث می‌پردازند. در همین بخش دربارهٔ الفاظ عبادات همچون صلوة و صوم و

حج گفتگو می‌کنند که چه‌گونه از معانی لغوی خود به معانی شرعی انتقال یافته‌اند به این معنی که نخست مجاز لغوی بوده و سپس حقیقت شرعیه گشته‌اند. همچنین سخن از استعمال لفظ در اکثر از یک معنی و نیز کاربرد لفظ در معنی حقیقی و مجازی را به میان می‌آورند.

این بحث‌ها مقدّمه‌ای از برای بحث‌های بعدی است که در آن سخن از اوامر و نواهی شرعیه به میان می‌آید. در بحث اوامر نخست سخن از این به میان می‌آید که صیغهٔ «اِفْعَلْ» آیا وجوب را می‌رساند یا استحباب را و یا قدر مشترک میان این دو را و در این مورد علاوه بر استدلال‌های عقلی از برخی از آیات و احادیث استشهاد می‌جویند. در همین بخش است که سخن از این به میان می‌آید که آیا امر افادهٔ فوریّت را می‌نماید و یا آنکه تراخی را یعنی به تأخیرانداختن عمل به امر را و نیز آیا امر افادهٔ یک‌بار عمل کردن به آن را می‌کند و یا اینکه تکرار معنای امر را می‌رساند و یا اینکه فور و تراخی و مرّه و تکرار از قرائن دیگر مستفاد می‌گردد.

از مباحث مهمّی که در باب اوامر مطرح می‌شود یکی بحث اینست که آیا مقدّمهٔ واجب، واجب است یا نه و دیگری بحث اینکه امر به چیزی اقتضای نهی از ضدّ آن را می‌کند یا نه و در این دو موضوع ادلّه و براهین مثبتین و نافین نقل می‌شود و اختلاف اصولیان در این مباحث بیان می‌گردد. از موضوعات دیگر در بحث اوامر بحث در واجب تخییری و واجب تعیینی و نیز بحث در واجب موسّع یعنی زمان‌دار و واجب مضیّق یعنی محدود به زمان خاص است. در پایان اوامر سخن از معهوم و منطوق به میان می‌آید یعنی امری مشروط به شرطی یا صفتی یا زمانی گردد که آیا با انتفاء شرط یا صفت یا غایت مفهوم امر هم منتفی می‌گردد یا نه.

در مورد نواهی هم این بحث پیش می‌آید که همهٔ نواهی افادهٔ تحریم می‌کنند و یا اینکه حرمت باید از قرائن دیگر استنباط گردد. از مباحث مهم در این بخش یکی اجتماع امر و نهی در موضوع واحد است و یکی اینکه آیا نهی دلالت بر فساد منهیّ عنه می‌کند یا نه. گذشته از این بحث‌ها بحث الفاظ عام و خاص و مطلق و مقیّد و مجمل و مبیّن از

بحث‌های مهم علم اصول است. دیگر از مباحث اصول فقه بحث از اجماع است که یکی از ادلّهٔ اثبات حکم شرعی است و تقسیم آن به اجماع منقول و اجماع محصّل. همچنین بحث از اخبار و تقسیم آن به اخبار آحاد و اخبار متواتر و نیز بحث از قیاس و تقسیم آن به قیاس منصوص العلّة و قیاس مستنبط العلّة که دومی مورد قبول شیعه نیست و دربارهٔ آن گفته شده: إنّ الشّریعة إذا قیست محق الدّین.

ازاساسی‌ترین مباحث اصول فقه بحث از اجتهاد و تقلید است. در این بخش سخن از تجزّی اجتهاد و عدم تجزّی آن و نیز بحث از اینکه مجتهد مطلق چه علومی را باید کسب کرده باشد به میان می آید و در این مورد اتّفاق بر این است که مجتهد برای استنباط احکام شرعی باید به کتاب یعنی قرآن و سنّت یعنی اخبار و احادیث تسلّط کامل داشته باشد و این، موقوف بر این است که از صرف و نحو عربی به طور کامل آگاهی داشته باشد. از مباحث طرح شده در این بخش یکی اینست که همهٔ مجتهدان و فقها در استنباط احکام شرعی به مصداق: کلُّ مجتهدٍ مُصیبٌ مصیب‌اند یا اینکه مصیب یکی است و دیگران مخطی‌اند که: للمصیب أجران وللمخطی اجرٌ واحدٌ اندیشهٔ گروه نخستین که از آن تعبیر به مصوّبه می شود مردود شناخته شده و قول اوّل که حکم خداوند حکمی واحد و معیّن است و مصیب یکی است و دیگران مخطی‌اند نزد فقها پذیرفته شده است. فقها اتّفاق دارند بر اینکه تقلید فقط در فروع احکام یعنی احکام فقهی از عبادات و معاملات است این مسأله در میان فقها مطرح است که چون کتاب یعنی قران قطعی‌السّند و ظنّی‌الدلالة است به جهت آنکه آیاتی که متشابه‌اند تأویل و باطن آن‌ها مراد است و سنّت یعنی حدیث ظنّی‌السّند و قطعی‌الدّلالة است به جهت آنکه شک در عدالت برخی از راویان راه دارد و این، موجب می‌شود که مجتهد به "علم جازم و قاطع" راه نیابد. پاسخ داده شده که ظنّ راجح که از آن تعبیر به "ظن متاخم به علم" می‌شود جای علم را می‌گیرد و اجتهاد مجتهد حجّیّت شرعی پیدا می‌کند. از آنجا که منابع چهارگانهٔ استنباط حکم شرعی کتاب و سنّت و اجماع و عقل است باید توجّه داشت که مراد از عقل به کاربردن ادلّهٔ عقلیه است که قیاس (نوع منصوص العلّة) آن و استصحاب و اصل برائت

و تخییر را در بر می‌گیرد که در مطاوی این گفتار به آن‌ها اشاره شده است.

از مهمترین مباحثی که در باب اجتهاد و تقلید مطرح می‌شود شرایط مجتهد مطلق است که باید علاوه بر دانستن قواعداساسی لغت و صرف و نحو عربی، و شناخت آیات و روایات احکام، شرایط استدلال و برهان را هم بداند یعنی از قواعد و اصول منطق آگاه باشد. گذشته از این پاسداری از دین و چیرگی بر هوای نفس و اعتدال در فضائل انسانی و اخلاقی در او به حدّ کمال رسیده باشد. با احراز این شرایط عامهٔ مردم می‌توانند از او در فروع احکام تقلید کنند و اگر در شرایط مساوی یکی أعلم(عالم‌تر) و دیگری أورع(باتقواتر) باشد، ترجیح با اعلم است و در این‌باره گویند: لأنّ التّقوی یستفاد من العلم لا من الوَرَع.

نویسنده و اصول فقه

راقم این سطور(=مهدی محقق) اصول فقه را بر پایهٔ کتاب معالم‌الدّین و ملاذالمجتهدین معروف به معالم الاصول اثر شیخ حسن‌بن‌زین‌الدّین شهید ثانی متوفّی ۱۰۱۱ در سال ۱۳۲۵ نزد مرحوم شیخ محمّدرضا ترابی خانرودی در مدرسهٔ سپهسالار قدیم خوانده و این، مصادف بود با زمانی که همدرس و دوست آن مرحوم، آیت‌الله العظمی وحید خراسانی در همان مدرسه تردّد داشتند که من کتاب اللّئالی المنتظمة معروف به شرح منظومهٔ منطق حاج ملّا هادی سبزواری را نزد ایشان به درس خواندم. در سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ که من در مشهد برای استفاده از درس مطوّل مرحوم ادیب نیشابوری در مدرسهٔ نوّاب آن شهر اقامت گزیدم به درس مرحوم حاج میرزا احمد مدرّس یزدی شرح لمعه (الرّوضة البهیّة فی شرح اللّمعة الدّمشقیّة) شهید ثانی متوفّی ۹٦٦ را در فقه و قوانین الاصول میرزای قمی را در اصول فقه به درس خواندم و پس از مراجعت به تهران در همان مدرسهٔ سپهسالار قدیم به ادامهٔ خواندن شرح لمعه نزد مرحوم شیخ محمّدعلی مدرّس تبریزی خیابانی که در همان مدرسه جهت نظارت بر چاپ ریحانةالادب اقامت داشت پرداختم و این توفیق را خداوند به من ارزانی داشت

که پس از چند دهه کتاب فقه آن استاد یعنی کفایة‌المحصّلین فی شرح تبصرة احکام الدّین را در دو مجلّد در سال ۱۳۸۴ در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی منتشر ساختم. آیت‌الله شیخ جعفر سبحانی از شاگردان دیگر آن مرحوم، تصحیح کتاب را با تحریر مقدّمه‌ای عالمانه به زبان عربی بر کتاب مرقوم داشتند و من مقدّمه‌ای به زبان فارسی دربارهٔ برخی از امتیازات فقه شیعه بر آن کتاب افزودم.

در تهران به ادامهٔ درس فقه و اصول از فرائدالاصول معروف به رسائل و مکاسب شیخ مرتضی انصاری را هم زمان با درس شرح منظومهٔ حکمت سبزواری نزد مرحوم آیت‌اللّه شیخ محمّدتقی آملی به درس خواندم و باز در همان زمان‌ها به درس کفایة‌الاصول آخوند ملّا محمّدکاظم خراسانی نزد مرحوم استاد سیّد محمّدکاظم عصّار هم زمان با بخشی از شرح منظومهٔ حکمت سبزواری نزد ایشان به درس خواندم. بخشی دیگر از کتاب کفایة الاصول را نزد مرحوم دکتر ابوالقاسم گرجی در سال‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۱ که در مدرسه ملّاآقارضا در خیابان‌سیروس (پائین سرچشمه) تدریس می‌کردند خواندم.

سپاس خداوند بزرگ را که این استادان بزرگوار و دانشمند را درعنفوان جوانی همچون ستاره‌هائی فروزان فرا راه من داشت که غریزهٔ علم‌دوستی و دانش‌طلبی من به وسیلهٔ آنان از قوّه به فعل رسید. مقارن همین زمان‌ها من موفّق شدم در سال‌های ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ دورهٔ دکتری زبان و ادبیّات فارسی را در دانشکدهٔ ادبیات و دکتری علوم معقول را در دانشکدهٔ الهیّات دانشگاه تهران به اتمام رسانم و در سال ۱۳۳۹ رسماً در گروه زبان و ادبیّات فارسی آن دانشگاه به عنوان دانشیار به تدریس بپردازم.

تدریس اصول فقه در کانادا

در طیّ سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ که نگارنده از طرف دانشگاه تهران به انگلستان جهت تدریس در دانشکدهٔ مطالعات شرقی و افریقائی دانشگاه لندن(SOAS) اعزام شد، با برخی از استادانی که در آنجا حقوق اسلامی تدریس می‌کردند و حتّی برای

تدوین قانون مدنی برخی از کشورهای اسلامی از آنان استفاده می‌شد آشنا شدم که هیچ‌گونه اطّلاعی از فقه و اصول فقه شیعه و ساختار نظری و عقلی آن نداشتند، و از این روی او تصمیم گرفت از نخستین فرصتی که پیش آید مبانی این علوم را برای نخستین‌بار به جهان علمی غرب معرّفی نماید. خوشبختانه این امر زمانی متحقّق شد که این جانب در سال ۱۳۴۴ برای تدریس به مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک‌گیل واقع در شهر مونترال از بلاد کانادا دعوت شد که او در این فرصت موفّق گردید اهمیّت و أصالت علوم نظری و عقلی شیعه را برای استادان و دانشجویان آن دیار روشن سازد و در نتیجه اولیای آن دانشگاه را متقاعد کند که برای تکمیل برنامهٔ مطالعات اسلامی خود باید دروس فلسفه و کلام و اصول فقه شیعه را در برنامه‌های تحصیلات عالی آن دانشگاه یعنی دورهٔ فوق‌لیسانس و دکتری بگنجانند و این برای نخستین بار بود که این علوم از محدودهٔ حوزه‌های علمی تشیّع وارد یکی از دانشگاه‌های غرب می‌گردید.

در طی سه سال تدریس در آن دانشگاه، در فلسفه کتاب شرح منظومهٔ حاج ملاهادی سبزواری، و در کلام شرح باب حادی عشر و انوار الملکوت فی شرح الیاقوت علاّمهٔ حلّی، و در اصول فقه معالم‌الدیّن معروف به معالم‌الاصول حسن بن زین‌الدّین شهید ثانی به وسیلهٔ این بنده معرّفی و تدریس گردید. دانشجویانی که آشنائی به فلسفهٔ غرب و کلام مسیحی داشتند علاقه‌مند به درس فلسفه و کلام اسلامی شدند و از طریق همان دو درس به مطالعه دربارهٔ فیلسوفانی همچون میرداماد و ملاّصدرا و متکلّمانی همچون خواجه نصیر الدّین طوسی و علاّمهٔ حلّی روی آوردند. دانشجویانی که به درس اصول فقه متمایل گشتند دو گروه مختلف بودند که هریک هدف خاصّی را در این درس دنبال می‌کردند. گروه اوّل بیشتر دانشجویان مسلمانی بودند که در مراکز علوم اسلامی همچون دانشگاه اسلامی علیگر و مدارس دیوبند و ندوة‌العلما و زیتونه و الازهر درس فقه و شریعت و اصول فقه اهل تسنّن را خوانده بودند و باکتاب‌هائی در این فن همچون رسالهٔ شافعی [1] آشنا بودند به این درس روی آوردند تا بتوانند در جریان تاریخی این علم را

۱. الرّسالة للامام المطلبی محمدبن‌ادریس الشّافعی ۲۰۴ - ۱۵۰، بتحقیق احمد شاکر، چاپ دوم،

مطالعه و تحقیق کنند و او ناچار بود که سخن از تحوّل این علم در هر دو مکتب سنّی و شیعه به میان آورد. در شیعه نه تنها کتب متقدّمان همچون الذّریعة الی اصول الشّریعة سیّدمرتضی [۱] و عدّة الاصول [۲] شیخ طوسی را مورد بررسی قرار می‌گرفت بلکه کتب متأخّران همچون قوانین‌الاصول [۳] میرزای قمی و فرائدالاصول [۴] شیخ مرتضی انصاری وکفایة‌الاصول [5] آخوند ملّامحمدکاظم خراسانی را معرّفی و مطالب تازه‌ای که آنان در کتاب‌های خود آورده‌اند و با آن این علم را پربارتر ساخته‌اند بازگوئی می‌گردید. دانشجویان آن دیار که در محیط و بسترگاه علمی آرام قرار داشتند به‌کوشش‌های استاد پاسخ مثبت می‌دادند و تا آنجاکه نیرو و استعداد داشتند در تحقیق وبررسی می‌کوشیدند از این جهت آنان که در درس من شرکت داشتند هرکدام عهده‌دار تحریر موضوعی خاص می‌شدند و مقاله‌ای جداگانه درشرح احوال اصولیّین شیعه و عقاید خاص آنان و یا تحوّل یک فکر و موضوع در جریان زمانی تحوّل علم اصول می‌نگاشتند وگذشته از رساله‌های میان‌سالی برخی از دانشجویان رساله‌های فوق لیسانس و دکتری خود را در

قاهره مکتبة دارالتراث ۱۳۹۹ / ۱۹۷۹.

۱. الذریعة الی اصول الشّریعة،علی‌بن‌الحسین الموسوی معروف به سید مرتضی علم‌الهدی متوفّی به سال ۴۳۶. این کتاب در دو مجلّد به اهتمام استاد دکتر ابوالقاسم گرجی در سال ۱۳۴۸ - ۱۳۴۶ به وسیلهٔ دانشگاه تهران چاپ شده است.

۲. عدة الاصول، ابوجعفر محمدبن‌حسن طوسی، متوفّی ۴۶۰، چاپ سنگی این کتاب در سال ۱۳۱۴ هق همراه با رسالة الاجتهاد و الاخبار آقامحمدباقربن‌محمد اکمل اصفهانی بهبهانی چاپ سنگی شده است چاپی منقّح از این کتاب در دو مجلّد به‌کوشش آقای محمدرضا انصاری قمی در سال ۱۳۷۶ هش / ۱۴۱۷ هق در قم صورت گرفته است.

۳.قوانین‌الاصول، میرزا ابوالقاسم بن مولی محمد حسن گیلانی متوفی ۱۲۴۱، تهران چاپ سنگی.

۴. فرائدالاصول معروف به «رسائل» شیخ مرتضی‌بن‌محمد انصاری متوفّی ۲۸۱، تهران چاپ سنگی.

5.کفایة‌الاصول، آخوند مولی محمدکاظم خراسانی، متوفی ۱۳۲۹ تهران.

اصول فقه شیعه تحریر و تدوین می‌کردند.[۱] گاه اتّفاق می‌افتاد که دانشجوئی یک نکتهٔ خاصّی را در جائی می‌یافت سپس با تفحّص و تصفّح در منابع مختلف آن را به صورت رساله‌ای مُفْرد و یا وجیزه‌ای درمی‌آورد و در کلاس بر استاد و دانشجویان ارائه می‌داد مثلاً دانشجوئی به دنبال این مطلب که ابن‌خلدون گفته: «همهٔ دانشمندان اصول فقه، ایرانی بوده‌اند»[۲] جستجوی فراوانی دربارهٔ کیفیّت آب و هوا وگذشتهٔ اجتماعی و علمی بلاد عرب و عجم می‌کرد تا به این نتیجه برسد که چرا علوم نظری از جمله اصول فقه در ایران گسترش پیدا کرده و در کشورهای عربی مجال تحوّل و کمال نیافته است و دانشجوئی دیگر به دنبال این مطلب که مقدسی گفته: «قیاس اقتضا می‌کند سرخس خزانهٔ نیشابور باشد ولی ما قیاس را ترک و به استحسان رجوع کردیم و آن را از مضافات مرو شمردیم»[۳] به تفحّص در آثار جغرافی‌دانان دیگر همچون الأعلاق النّفیسهٔ ابن‌رسته و صورة‌الأرض ابن‌حوقل و المسالک و الممالک اصطخری و ابن‌خردادبه می‌پرداخت تا ببیند تا چه اندازه اثر اصول فقه در تقسیمات منطقه‌ای آنان آشکار است، و دانشجوی دیگری به دنبال گفتهٔ شارح تلخیص‌المفتاح که گفته: «علم اصول فقه و علم معانی کاملاً متداخلند» به مطالعهٔ جمیع ابواب اصول فقه و علم معانی می‌پرداخت و مسائل مشترک را از این دو علم استخراج می‌کرد. و همچنین دانشجویان دیگر دربارهٔ مطالب دیگر چنین رساله‌هائی می‌نوشتند که ذکر همهٔ آن‌ها مناسب مقامی دیگر است.

بر پایهٔ آنچه یاد شد مبنی بر درس‌خواندن من اصول فقه را نزد استادان بزرگ و تدریس من کتاب معالم‌الاصول را در دومین سال اقامتم در کانادا یعنی سال ۱۳۴۵،

---

۱. دکتر آفتاب الدین احمد استاد دانشگاه داکا، بنگلادش رسالهٔ فوق‌لیسانس خود را دربارهٔ تحول اصول فقه شیعه از آغاز تا زمان شیخ طوسی و رسالهٔ دکتری خود را دربارهٔ سیّد مرتضی و ابطال عمل به اخبار آحاد تحریر کرد.

۲. مقدمهٔ ابن خلدون، ص ۴۸۱ «وکان علماء اصول الفقه کلهم عجماً»

۳. احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ص ۳۱۳ «وقیاسنایودی ان تکون سرخس خزانه لنیسابور غیرانا ترکنا القیاس و استحسنا ان نجعلها مضافة الی مرو»

پس از آن با توغّل من در فلسفه و کلام و عرفان و تاریخ علم پزشکی و ادب فارسی، اصول فقه را مورد غفلت قرار ندادم بلکه در سال ۱۳۶۲ متن معالم را بر اساس نسخه‌های خطّی مورد تصحیح قرار دادم و آن را با مقدّمهٔ خود که حاوی تطبیق برخی از مسائل اصولی با مباحث زبان‌شناسی و معنی‌شناسی بود و نیز مقاله‌ای از پروفسور برونشویک را تحت عنوان اصول فقه امامیّه با ترجمهٔ آن به فارسی منتشر ساختم. این چاپ حاوی ترجمهٔ چهل‌حدیث آغاز معالم بود زیرا طالبان این کتاب در عربیّت به درجه‌ای نیستند که بتوانند متون عربی آن احادیث را دریابند گذشته از این منابع آن چهل‌حدیث از مأخذ معتبر برای نخستین‌بار شناسائی شد و فهرست‌های هفتگانه هم بر کتاب افزوده گشت. این برای بار اوّل بود که کتابی از حوزهٔ علمیّه که پیش از آن به صورت سنگی و فاقد هرگونه فهرستی چاپ می‌شد به جهان علم عرضه می‌گشت.

در طیّ سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ که من برای یک نیم‌سال تحصیلی برای تدریس فلسفه و کلام شیعه به کانادا می‌رفتم این توفیق نصیب من گردید که بخش مباحث الفاظ و اوامر و نواهی از کتاب معالم‌الاصول را با یاری دکتر پول واکر، استاد فلسفه و دکتر وائل حلاّق، استاد حقوق اسلامی به زبان انگلیسی ترجمه کنم. چون عدم امکانات مالی اجازهٔ نشر و چاپ آن ترجمه را نمی‌داد من فقط توانستم متن عربی بخش مباحث الفاظ و اوامر و نواهی را که قبلاً تدریس کرده بودم به عنوان کتابی درسی همراه با فهرستی از اصطلاحات اصول فقه با معادل انگلیسی آن‌ها را به وسیلهٔ انجمن آثار و مفاخر فرهنگی چاپ و آن را شمارهٔ سی‌ام از انتشارات همایش بین‌المللی قرطبه و اصفهان (اصفهان ۷ ـ ۹ اردی‌بهشت ۱۳۸۱) قرار دهم.

اکنون بسیار مسرور است که این حرکت و انگیزهٔ علمی را که شصت و پنج سال پیش آغاز کرده، با نشر «منظومه در اصول فقه» اثر مرحوم میرزامحمدحسین شمس‌العلماء قریب متوفّی ۱۳۰۵ هجری شمسی ادامه و آن را شصت‌وچهارمین کتاب از سلسلهٔ دانش ایرانی (مجموعهٔ متون و مقالات تحقیقی و ترجمه) قرار می‌دهد.

از استاد دانشمند دکتر بدرالزّمان قریب که به منظور احیای نام پدربزرگ دانشمند

خود همّت بر نشر این منظومه گماشته و نسخهٔ خطّی آن را در اختیار راقم این سطور قرار داده‌اند تشکّر و سپاسگزاری می‌نماید. امید است که طلاّب فقه و اصول و دانشجویان حقوق و ادب عرب از این منظومهٔ شریفه بهره‌مند گردند. بعون اللّه تعالی و کرمه.

مهدی محقق
استاد دورهٔ تکمیلی زبان و ادب فارسی
دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد کرج
عضو پیوستهٔ فرهنگستان زبان و ادب فارسی
دماوند، محلهٔ درویش، پنج‌شنبه ۱۵ دی‌ماه ۱۳۹۰

فهرست مطالب

هو



هذه منظومة بسم الله الرحمن الرحيم في علم الأصول

حمداً لك اللهم واشرح صدري بفضلك الواسع يسر أمري

صل على بدر الدجى صدر الورى محمد نور الهدى زين الثرى

أصل الفروع ناشر الأصول ومجمع الصعود والنزول

وآله الأطهار أخيار البشر لا سيما الأمير قائد الغرر

زوج البتول ختن الرسول مبين الدليل والمدلول

وامنن علي رب بالغفران ونجني من حيل الشيطان

وبعد يا إخواننا هذي لكم حوت من الأصول ما منه حتم

نظمه العبد الفقير الفاني المذنب الغريق في العصيان

محمد المدعو بالحسين [illegible] بارئه من مين

وأستعين الواحد الفرد الصمد معتصما بجوده إلى أمد

لا عاصم اليوم لمن يستعصم من أمره إلا الرحيم الراحم

هذا أوان الأخذ في الكتاب والله أعلم بالصواب

بيان شرافة أصول الفقه قبل تحديده لتشوق نفس السامع إليه

علم الأصول مطمح الأنظار ومطرح الأبحاث والأفكار

حامل هذا الجوهر الفريد يصعد فوق العرش عن صعيد

يخلص عن مضايق التقليد إن مات مات موتة الشهيد

فأيد اللهم حامليه وأيد اللهم طالبيه

رسمه باعتبار الإضافة

ولفظه مركب إضافي فاستمع عن أجزاء الائتلاف

فالاصل ما يبنى عليه آخر   وعنه بالاسفل قد يعبر

وما عليه الاصل عرفا يطلق   من بينها اربعة محقق

الظاهر القاعدة الدليل   كذاك الاستصحاب ما اصيل

عطف باسقاط عاطف

والفقه فهم لغة والمصطلح   علم بحكم عن دليل متضح

موضوعه فعل عليم عاقل   البالغ القادر والمسائل

وضعي احكام وتكليفيها   وتسمع الخلاف في وضعيها

رسم باعتبار العلمية

اصوله القواعد الممهدة   مسائل الفقه لها مستندة

قد ذكرت غايتها العلية   موضوعها الادلة الشرعية

وهي كتاب الله والرواية   والعقل اجماع اولي الدراية

اشارة الى ان شرائط التكليف اربعة العلم والعقل والبلوغ والقدرة وهذه الشرائط الاربعة لها مدخلية في التكليف فعلى الواجب ... شرط وجود وانها ... والمطلق فتنبه ... شرط وجوب ... الا غير هذه الشرائط فان كان شرط ... والا فمطلق

في أنّ الاستصحاب ليس قسيماً لهذه الأربعة

لا ينبغي تعداد الاستصحاب مقابل السنّة والكتاب

بل هو امّا داخل في النقل أعني النصوص أو مفاد العقل

وبعضهم عدّده برأسه لخطر شأنه وعظم نفسه

وليس من جملتها القياس فانّ حكم الشرع لا يقاس

في أنّ هذا العلم يجب كفاية لا عيناً

ثمّ وجوبه على الكفاية للحرج المنفيّ بنصّ الآية

وانّه لو كان بالعينيّة كان على الأصل له مزيّة

وقد يقال انّه عيناً وجب وهو اختيار بعض أعلام الحلب

في اللغات ومباحثها

فان الفقه [illegible] علم [illegible] والاجتهاد الذي [illegible] من باب المقدمة له ووجوبه [illegible] فان كان وجوب علم الاصول عينياً لزم مزيّة الفرع على الاصل [illegible]

٤٥

اللفظ صوت بالمخارج اعتمد　　وجعله قسمين قول معتمد

مستعمل منه ومنه المهمل　　ولغة قد سمي المستعمل

فاللغة اللفظ الذي دل على　　معنى وغيره يسمى مهملا

تدل عند اكثر الفحول　　بسبب الوضع على المدلول

وقيل في دلالة اللغات　　بانها في كلها بالذات

والحق ان بعضها ذاتا يدل　　وبعضها وضعا ففي الاول قل

وسوسة زمزمة وزلزله　　خشخشة قعقعة في سلسله

والجولان مثلها في الميدان　　والجولان (والخفقان) هكذا والحيوان

في مثبتات الوضع

والوضع يستعلم بالاخبار　　ولو لواحد فلا تمار

قولنا ففي الاول قل اه واما الثاني فلا يحتاج الى المثال لوضوحه فان كثيرا [illegible] الالفاظ [illegible] كلمات ستة ذكرناها مثالا الاول في المهمل كلمات [illegible] بالذات وفي الثاني دلالة المواد بالذات [illegible] كلمات [illegible] الهيئات [illegible] هذه الالفاظ كثيرة بل يكون [illegible] الاصوات معربة كاكثر اسماء الاصوات [illegible] الحمحمة وغيرها وغيرها واعلم انا لا [illegible] وضعا بذاتها [illegible] بل نقول انها تدل [illegible] الوضع [illegible] الوضع لها [illegible] معانيها بدون [illegible] الدلالة والقول [illegible] متعددا [illegible] الالفاظ جميع [illegible] يكون دلالة [illegible] منقول عن السيد الداماد [illegible] عليه و[illegible] في بحث المقام [illegible]
منه عفي الله عنه

٤٦

كذلك بالترديد بالقرائن — ومثله استصحاب فضع كائن

في واضع اللغات

واضعها من خلق البرية — وانما ذا قول الاشعرية

دليلهم هو اختلاف الالسنة — وعلم الاسماء فايقظ عن سنة

وقال بعض وضعه من البشر — عند ابي هاشم ذا قد استقر

دليله لقوله ورومه — كل رسول بلسان قومه

وثالث قول ابي اسحق — منه الضروري ومنا الباقي

وقول شيخنا البهائي اسلم — وهو الوقوف في المقام فاعلم

لا ينبغي في ذا الحصر الهمة — اذ ليس فيه غاية مهمة

في اقسام الوضع على اوجهه

استدل الاشعري بقوله تعالى وعلم آدم الاسماء كلها وقوله تعالى واختلاف السنتكم والوانكم واستدل ابو هاشم بقوله وما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه والبعض والادلة من الطرفين منطوق عنه

وَالوضعُ لفظيٌّ بلا جحودِ | وغيرُهُ كالخطِّ والعقودِ
لفظيُّهُ منقسمٌ اقساما | اوجرت في تعدادها لكلامها

فمنه ما يكونُ بالتعيّنِ | وما بتعيينٍ منَ المعيّنِ
والمادّي منه والنوعيُّ | ضدُّهما الهيئيُّ والشخصيُّ

في انّ اللفظ لا ينحصرُ في الموضوع والمعنى في الموضوع

ولا يكونُ الوضعُ في كلٍّ لكلّ الكلم | لما منَ المهملِ منها قد عُلم
كذاكَ وضعُ اللفظِ ليس لازما | لكلِّ ما منَ المعاني عُلما

بل يجبُ الوضعُ لكلِّ معنى | له احتياجٌ ليس عنه مغنى
وأمهم فللمعاني لا يضاهي | الفاظُنا في عدمِ التناهي

ويجبُ العلمُ باوضاعِ اللغة | ليعلمَ الشرعُ به ويبلغه

تمم

الدليل على لزوم العلم بوضع الالفاظ ... المعنى ... والوضعية

تقسيم اللفظ الموضوع

اللفظ فعل ان على الزمان دل ... واسم اذا ليس يدل واستقل

والحرف لفظ ليس يستقل ... ولا على الزمان ذا يدل

والفعل ماض ان لوقت سابق ... كان مضارع لحين لاحق

وان على الحاضر دل فالطلب ... وهو ثلاثة لدى اهل الادب

سمي امرا ان بدا من عال ... من سافل سمي بالسؤال

وهو التماس ان يكن مساويا ... وكالسؤال عندهم معنى الدعاء

فى المطابقة واخويه والمفرد والمركب

دلالة اللفظ على الموضوع له ... تمامه سمي بالمطابقة

وجزئه تضمنا قد علم ... ولازم له التزام فاغتنم

وجزؤه بجزئيا ان قصدا ... مركب والغير سمي مفردا

في الكلي والجزئي والمتواطي والمشكك

ممتنع الصدق هو الجزئي ... على كثير غيره الكلي

فالمتواطي ما تساوى صدقا ... فيه ومشكك سواه حقا

فيما اذا كثر المعنى واللفظ او كلاهما

ان كثر المعنى للفظ متحد ... وكان في كل بوضع منفرد

فهو اشتراك لكن الوضع اذا ... ما لم يكن في كل معنى قد بدا

بل كان في الاول وضع واشتهر ... في الثان منقولا لدى القوم استقر

والاشتهار فيه ايضا ان عدم ... فهو حقيقة مجازا قد علم

ان كثرا هما مباينان ... او كثر اللفظ مرادفان

في بيان المحكم والمتشابه

ان ظن معنى اللفظ او قد علما　　فاللفظ في العرف يسمى محكما

والاول الظاهر والاخير نص　　فكل قسم منهما باسم يخص

لكنه ان شك او كان وهم　　فهو لديهم متشابها وسم

وما يشك فيه فهو المجمل　　وما يوهم خص فالمأول

في بيان المشترك

والاشتراك جائز بل قد وقع　　كالعين لا تصغ لقول من منع

وترفع القرينة احتمالا　　من تركها قد يحصل الاجمالا

لقصد التارك

وقصد معنييه منه جوزوا　　لكن في مفرده التجوز

اذ لا يكون لفظه موضوع　　للكل من حيث هو المجموع

كذا الحقيقي والمجازي قصدا	على تجوز من اسم وحدا

في النقل واقسامه

النقل نوعان بتنصيص	تخصص ثانيهما تخصيص
ويلزم الأول من مناسبة	دون الأخير فبه لا يثبته
وما بلا تناسب قد انتقل	خصص الفاضل باسم المرتجل
وهو خلاف الأصل من تفاهم	لولاه لم يحصل لدى التكلم
ومن وقوفه على وضعين	ونسخ أول بغير مين
والنقل من ناقله عرفي	أو لغوي أو هو الشرعي

في ثبوت النقل الشرعي

وفي الأخير اختلف الآراء	مثل الصلوة أصله الدعاء

مرهفة

هل نقله للركعات قد جلا ... من شارع أو غيره أو لا ولا
(في المتشرعة)

ثم الأخير نادر بل أندر ... نعرض عنه تبعاً للأكثر

والثان مطنب هنا مقاله ... دليله عندي بلا دلالة

والفهم بالترديد والتلويح ... وليس بالتنصيص والتصريح

وجاز أن يشمله التنزيل ... إذ فيه مشكوه كذا الإنجيل

فالأقرب الثبوت في الشرع ومن ... شاع عنه النقل تخصيص زكن

واختاره من الفحول الأكثر ... وهو من الشيخ البهائي ظهر

وبعضهم تخصصاً يختار ... لكن ما سمعته مختار

في أن ألفاظ العبادات هل هي أسامٍ للصحيحة أو للأعم منها

وفي العبادات تنازع الأمم ... هل للصحيح وضعها أو للأعم

مال الى الاول غير واحد — كالشيخ والشهيد في القواعد

والثان قول السيد العميد — كذلك الشهيد في التمهيد

والبهبهاني الفريد فصل — فصار في الاجزا مصار الاول

لكن في الشروط كالاعمى — تبعه فيه غفير جم

وقد بدا في هذه الاعصار — قول لبعض السادة الكبار

بمثل هذا في زمان الشارع — وهكذا الى الامام الرابع

وفي زمان الصادقين للاعم — صار وذا الاقوال عندي لم يتم

بل انما المختار قول الاول — في زمن النبي فلا تعول

وفي زمان الصادقين الثاني — لفقت من اقوالهم برهاني

وانما يلوح بالتامل — عليك فافهم ايها الملى

وهو السيد الشفيع البروجردي صاحب القواعد الشريفة وذكره ولده السيد علي اكبر في تتميم القواعد منه

٥۴

في بيان الحقيقة والمجاز

لفظ قد استعمل فيما وضعا | له حقيقة يسمى فاسمعا

وفي سواه لعلاقة يجي | وهو مجاز فاحفظ يا ذا النجي

فلا يرى المجاز في اللفظ ولا | حقيقة من قبل أن يستعملا

وليس شيء منهما مستلزما | أخاه وهو واضح فليعلما

وفي المجاز خمسة عشرونا | علاقة من عدها أعذرونا

فإنها أكيدة المباني | في علمي البيان والمعاني

ويكتفى بأخذها نوعيا | من نقلها معينا شخصيا

ووقع المجاز في القرآن | ومنعه ضعيف بالوجدان

والمانع ابو بكر بن داود الاصفهاني على ما نقل عنه

في علائم كل من الحقيقة والمجاز

وذكروا علامة تمتاز   بها عن الحقيقة المجاز

وذاك تخصيص وسبق الغير   وان يصح السلب باذ اخير

ونفي الاطراد كافتقار   الى قرينتين في الاخبا

والوجه فيه الصوف و التعين   وضدها حقيقة تبين

في تعارض الاحوال

ورجح العلامة المفضال   فيما اذا تعارض الاحوال

تخصيص ما عم على باقي الصور   ثم المجاز ثم اضمار انحصر

وبعده المنقول ثم المشترك   فالصور العشر بذا امن ذالك

وبعضهم سوى المجاز واعتسف   مع ما يليه ثم فيهما وقف

كذا في الاشتراك والنقل غدا   مستويا وواقعا لديهما

لكن قول الفاضل العلامة | حق فخذ ذلك بلا ملامة

في الترادف وبيان انه واقع

وفي اللغات وقع الترادف | لان ضيغما وليثا صادفوا

يفيد تزيينا كذاك توسعه | كذا تكثر العلامات معه

وفيهما تبادل قد جورا | والحد والتابع عنه ما ثبت ا

في تعريف المشتق ومباحثه

قد حددوا المشتق بالفرع اذا | وافق في الاصول اصله وذا

انواعه محصورة في خمس عشر | نوردها في ضمن لفظ مختصر

اربعة منها احاديات | وستة اخرى ثنائيات

ثم الثلاثيات ايضا اربع | وواحد يسمى وذا مربع

وذلك لان الاشتقاق اما بزيادة حرف
او حركة او نقصان احدهما وغيره
او حركة او نقصان [illegible]
الاربعة مفردات [illegible]
او زيادتهما معا او نقصانهما او زيادة
او زيادة احدهما ونقصانه او [illegible]
احدهما ونقصان الآخر وغيره
الستة [illegible] وثنائيات
[illegible] مشتقة من الاربعة الاول
[illegible] او زيادتهما
[illegible] احدهما فقط
معا ونقصان احدهما
او نقصانهما معا وزيادة [illegible]
فقط وهذه الاربعة [illegible]
و[illegible] ثلاثيات او زيادتهما [illegible]
نقصانهما جميعا وهذه [illegible]
ورباعي [illegible]

في اشتراط الاتصاف بالمبدأ في المشتق

واشترطوا في صدق من اتصافه   بمبدأ ولا تجز خلافه

واستمسك الخصم بصدق المؤلم   وليس ألم بذاك قائم

والحق أن المبدأ الإيلام   لا الألم والحق لا يلام

واستمسكوا أيضا بصدق الخالق   مع قيام الخلق بالخلائق

لو كان قائما بذات الدائم   كان الحديث بالقديم قائم

أو منه قد تكثر القديم   كلاهما ممتنع سقيم

والحق سقم ذاك الدليل   وهو بذات ربنا الجليل

قد قام والقيام بالصدور   وليس في ذا النوع من محذور

بل يحذر القيام بالعروض   وهو الذي يليق بالتمريض

تمسكوا ايضا بصدق العالم ليس بذات الله علم قائم

بل عينها عند اولي النهى اورده العلامة البهائي

ورده من اصله الفصول بانه من اصله منقول

في ان المشتق حقيقة في الحال ومجاز في الاستقبال

وهو حقيقة لحال حاضر اي موقع تحكيه في التحاور

وهو مجاز في زمان لاحق وكلهم في ذا وذا يوافق

الا الشهيد الثاني في التمهيد خالف في الثاني بلا مزيد

اثبت للمشتق الاشتراكا من الزمان بين ذا وذاكا

في ان المشتق حقيقة في الماضي ان لم يطرء وصف ضد ينافي الاول

واختلفوا في ان لفظ المشتق مجاز او حقيقة فيما سبق

والحق ما لم يك في الذات جلا وصف وجودي ينافي الاولا

اثباته من الحقايق مثاله الزاني كذاك السارق

لا ان يقال للذي شاب صبي فكونه من المجاز اجنبي

في المصدر الملحق بالمشتق

وتبع المشتق في احكامه المصدر القائم في مقامه

نحوله على نسج اليمن او درهم ضرب الامير الاتقن

فيقع الاقرار من هذين بالثوب والدرهم لا من مين

في معنى الواو العاطفة

والواو للجمع بلا ترتيب فليس مثل الفاء للتعقيب

فلا تناقض ولا تكرير ان صرح التقديم والتاخير

دليله سؤال صحب المصطفى　　نبدأ بالمروة ذي أو بالصفا

ومثله الورود في التفاعل　　فادر المراد أيها اللقف الملي

في معنى الفاء وثم العاطفتين

وثم للتعقيب والتراخي　　في الأول الفاء لها مواخي

وقيل في التراخ والتعقيب　　واخاه لكن ذا من الغريب

فإنهم نصوا على افتراق　　بينهما فافرق بلا انفاق

في أن الباء الجارة قد يأتي للتبعيض

والباء قد يأتي لتبعيض وذا　　في برؤسكم لذا قد أخذا

نص به خامس الأوصياء　　فقال بعض لمكان الباء

برده هذا سيبويه ناطق　　كرد وطواط لنور الشارق

في الأحكام التكليفية والوضعية

الفعل ان كان يذم فاعله   شرعا قبيح حسن مقابله

وسمي الاول محظورا كذا   محرما ومنكرا قد اخذا

والثان اما ان يذم تاركه   فواجب والفرض قد يشاركه

اولا ولكن راجح ذا الفعل   فمستحب سنة ونفل

كذا تطوع ومندوب وسم   لكنه ان كان مرجوحا علم

وعندهم سمي ذا مكروها   هذي هي الأحكام عددوها

خامسها ما طرفاه سويا   طلقا مباحا وحلالا سميا

وزاد بعضهم خلاف الاولى   وهو بترك البحث عنه اولى

فهذه الاحكام تكليفية   وعدة اخرى هي الوضعية

وقيل والوضع ليس حكما ... بل هو يستلزم حكماً حتما

وقيل عائد الى التكليف ... فليس يستقل حكم وضع

فقولنا الزوال للفرض سبب ... معناه ان عنده ذاك وجب

والشرط في الفريضة الطهر ... وجوب ذا مع تلك عند الفطن

والحيض المانع عن صحتها ... يعني بهذا معه حرمتها

وذاك طاهر على الشرع بها ... يباح اكل ما يلاقي معها

ونجس هذا بلا ارتياب ... يعني به وجوب الاجتناب

وبعد جعلها بالاستقلال ... تعدادها مختلف الاقوال

ففرقة الى ثلاث ذهبوا ... الشرط والمانع ثم السبب

وذكر العلة والعلامة ... بعض فجعل تلك خمسا رامه

ثمّ الى الاسباب قد اعادا   معظمهم ذين وقد اجادا

وزاد الاجزا بعض الاذكيا   فيها كذاك عدم الاجزاء

وذكر الصحة والطهارة   كذلك البطلان والنجاسة

وفاسد لباطل يرادف   من حنفي يظهر التخالف

قالوا الفساد امتناع بالتبع   وباطل ما كان اصلا امتنع

ويشمل الفاسد البيع بالربا ونحوه لاشتماله على وصف منهي عنه كبيع ... للبيع المنهي عنه ... بطون الامهات ...

في معنى الصحة والفساد

ما وافق الشرع من العبادة   صحّ وغيره نرى فساده

وفي المعاملات فالصحيح ما   عليه اثارله ترتبا

فاسدها سواه والباطل قد   يطلق فيه واجاد من وجد

في معنى الاجزاء وعدمه

يراد بالاجزاء في العبادة   اسقاطها القضاء والا[عادة]

وبالقضاء فعلها في خارج   من [وقتها] فعلها فافهم وخذه [بالمخرج]

وبالاخير ثانيا ما قد فعل   فيه لما في سابق من الخلل

في أن الأصل في الأفعال الإبا[حة]

والاصل في الافعال قبل [ان ورد]   شرع اباحة وهذا المطرد

وقيل ان الحظر اصل فيها   وقيل بالوقف فخذ تنبيها

في الأوامر والنواهي

الامر ايجاب حقيقة ومن   خالف في هذا فقوله [وهن]

كمن يقول ان معناه الطلب   فيشمل الواجب مثل المند[ب]

ومن يقول باشتراك فيهما   وقائل اباحة تاليهما

مجعله للإذن مطلقا وفي ... ذلك أقوال سوى تلك فهي

ومثل لفظ الأمر اسم لفعل ... إن كان للأمر بغير فصل

كذاك إخبار لدى الإنشاء ... واختاره الطوسي والبهائي

في نفي الفور والوحدة وضديهما

معنى الوجوب طلب المأمور ... بحيث لا يرضى بتركه فانتبه

فليس وحدة ولا تكرار ... مدلوله وذا هو المختار

كذاك ليس فيه من دليل ... دل على التأجيل والتعجيل

سوى الأوامر التي دلت على ... ذلك من قرينة فيها انجلى

خالف في الأول غير واحد ... قالوا مفاد الأمر غير واحد

بل يعم الأوامر التكرارا ... فيقتضي امتثاله مرارا

بالاشتراك السيد ابن زهرة　　قال وقال قائل بالمرة

وقيل بالوقف واما الثاني　　فذاك ايضا مسرح الاذهان

فقيل بالفور وقيل بالتراخي　　وباشتراك قال بعض بالاخا

وبعضهم بالوقف والمحال　　ما مر فاحفظوا ولا تماروا

ولو فرضنا القول بالفور كما　　بذلك الطوسي حتما حكما

فان عصى مكلف في العاجل　　يبقى وجوبه كما في الاول

في الامر الوارد عقيب الحظر

والامر ان اتى عقيب الحظر　　فاختلف الاراء في ذا الامر

فقيل انه لرفع المنع　　وقيل للوجوب لا للرفع

وثالث معنى الاباحة انتخب　　ورابع قال لمطلق الطلب

خامسهم من قال بالندب نفي   والسادس القائل بالتوقف

والحق انه الوجوب جازا   اذ غيره يستلزم المجازا

وكونه من بعده لا يصلح   قرينة بها المجاز يرجح

في الامر بالامر بالشيء

الامر بالامر بشيء يشعر   بانه امر لثان يؤمر

فاسمع مثالا يوضح المعنى لكا   مره بالصلوة والزكوة اهلكا

فهو على المختار امر بهما   وبعضهم خالف فيه فاعلما

في وجوب مقدمة الواجب المطلق عقلا

والحق في مقدمات ما وجب   وجوبها شرطا تكون او سبب

بالعقل لا بالشرع فيما حققا   بشرط كون الامر امرا مطلقا

دلوجوبها

وكونها مقدورة لمن امر   وبعضهم عليه بالشرع يصر

وثالث قد اوجب الاسبابا   شرعا وفي الشرط نفى الايجابا

وحكى العكس وهذا نادر   والوجه في ذا الوجه غير ظاهر

الامر بالشيء يقتضي النهي عن ضده العام لا الخاص

وجوب شيء مقتضي التحريم   لضده العام على التعميم

اعني به الترك له وقد عني   بالاقتضا دلالة التضمن

اذ الوجوب عند اهل الدرك   طلب فعل مانعا للترك

وقيل انه بالالتزام   وقيل ان الخاص مثل العام

في ان وجوب القضا ليس من الامر الاول

ان وقت الواجب بالزمان   فهل يكون واجبا في الثاني

اعني اذا تركت في الوقت فهل   على الوجوب ثانيا دل الامر

او لا وانما نفى اثباتا   لم سواه كالقضا ما قد فاتا

والحق في هذا المقام الثاني   وان بدا من بعضهم توان

في ان نسخ الوجوب هل يستلزم نسخ الجواز ام لا

ان نسخ الوجوب في شيء فهل   به على نسخ الجواز يستدل

او لا وقول القوم فيه مختلف   وكون ذا نسخا لذاك قد الف

وبعد نسخ لهما فيجري   الاصل من اباحة وحظر

في ان الامر بالكلي ليس امرا بجزئياته

والامر بالكلي عند الحاجبي   امر بافراد له ويجتبي

ذا القول منا نادر بل ابدى   منعه الاحقر مثل الاكبر

لأنّ بين ذا وذي مغايرة … فذاك دعوى الدليل فاقرة

في الأمر بالشيء مع العلم بانتفاء شرطه

لا يمكن الأمر بشيء إن عرف … آمره انتفاء ما به يقف

كأمره زيدًا غدًا بالصوم … مع علمه بموته في اليوم

فإنّه التكليف بالمحال … لا ينبغي لله ذي الجلال

لكونه منافيًا للحكمة … خالفنا في ذاك أهل السنّة

دليلهم واهٍ فتتبّع تجد … واقفِ أثر القوم أهل الرشد

في أنّ الكفّار مخاطبون على الفروع كما على الأصول

تعلّق التكليف بالفرع نفي … عن فرق الكفار عند الحنفي

وهو لدى أصحابنا ممنوع … بل وجبت عليهم الفروع

فيجب الاتيان بالمقدمة　　　عقلاً توصلاً بذي المقدمة

في أنّ الأمر يقتضي الإجزاء

الحقّ انّ الأمر يعطي الاجزا　　　فلو اتيت ما امرت اجزا

ويسقط الفعل به التعبّدا　　　في الثّاني والخلاف من جمع بدا

مثل ابي هاشم والاتباع　　　والحقّ ما وعاه اذن واعي

في أنّ المعدوم ليس بمأمور

الاشعريّ جوّز التعلّقا　　　للأمر بالمعدوم فيما حقّقا

ولم نجد عليه من دليل　　　وهو خلاف مقتضى العقول

بل وهنه في غاية الظهور　　　لقبح امر عادم المامور

في أنّ الأصل في المأمور به المعاملة لا العبادة

ميز بين

قيل بأن الأصل في المأمور به   عبادة ونحن لا نقول به

بل إنما الأصل هو التوصل   لم يُرَ للتعبد التأصل

إذ هو يستلزم للتقرب   والأصل كون ذاك غير واجب

ولا دليل واضح الدلالة   يثبت قولا خالف الأصالة

في أن مفهوم الوصف ليس بحجة وأن مفهوم الشرط والغاية حجة

٧٣ إن قيد الأمر بوصف فانتفى   لا يقتضي انتفاء أمر فاعرفا

إذ قد بدا التقييد بالصفات [بالاوصاف]   من غير تخصيص بلا اجلاء

كخشية الإملاق في [قبل الولد]   وغيره مما به لم يعتمد

إن انتفى الغاية والشرط فما   صار مقيدا بذين بعدما

والقوم قد ما وافقوا في [والاول]   إلا الشريف المرتضى الحبر [الملي]

كذاك قد خالفهم في الثاني — ولا نرى عليه من برهان

بل مقتضى الشرط هو الاناطة — به لما ترى به اشتراطه

ان لم يرد موردها كان غلب — ففيه منع ما ذكرنا منتخب

في الواجب الموسع

تفضل الوقت على المأمور به — جاز وهذا عند بعض اشتبه

وهو يسمى عندنا موسعا — وبعد تجويز له قد وقعا

نحو اقيموا من دلوك للغسق — ومن يراجح له فقد صدق

تخصيصه بآخر الازمان — او اول قول بلا برهان

وليس حاجة الى التبديل — عنه بعزم الفعل في التاجيل

والفرق بينه وبين ما ندب — بغير هذا ظاهر فلا يجب

في الواجب المخيّر

الامر بالشيئين والاشياء — في الشرع واقع بلا امتراء

فجاء في الكفارة الخصال — فكلّها لم يجز الاخلال

وليس بالجميع اتيان وجب — وعندنا وجوب كلّ منتخب

وقيل قد عيّن عند الخالق — ولم يعيّن ذا لدى الخلائق

لكن بديهيّ فساد القيل — فليس يحتاج الى دليل

وعندنا فيه بدا قولان — قالوا لكلّ شعب البرهان

قول بانّ احد الابدال — مخيّراً اوجب كالخصال

ثانيهما انّ الجميع قد وجب — لكن بفعل بعضها بعض يجب

في الواجب الكفائي

وقد يكون الامر للايجاب على كفاية بلا ارتياب

كاية النفر فيها اخذا طائفة تحصل في ذاك وذا

وغرض الشرع من الكفاية تحصيل واجب من الجماعة

ان فعل الكل عذ واثابا او اهملوه استوجبوا عقابا

ويبرؤ الباقون ان بعض فعل فان ما اوجبه الشرع حصل

وقول ان الامر قد تعلقا بالفرد مبهما بدا لا نطقا

وقول ان الامر للمجموع ليس بمرضي ولا مسموع

تتميم

لا ريب في السقوط عن من قطعا بانه من غيره قد وقعا

وهل يجوز الاكتفا بالظن فيه بدا خلاف اهل الفن

ورد في الاصل

والحق الاكتفاء كالصلوة والغسل والتدفين للاموات

ان كان من ظنوننا المعتبرة في غير ذاك الاكتفا لم اره

في مدلول صيغة النهي

صيغة لا تفعل على التحريم دلت وفيها دخل القروم

هل تطلب الكف او تطلب ترك وهذا ما هو المنتخب

وتطلب الفور كذا التكرار من النواهي وهو المختار

والقول في خلاف ذاك نادر على خلاف الامر في الاوامر

في اجتماع الامر والنهي

قد قيل لا يتحد المأمور به مع ما نهي عنه وهذا منتبه

ان وحد شخصا فذاك امتنعا وجهة الجنس جرت فاسمعا

فيرجع الامر لبعض والى   بعض يؤل النهي خذ لا تغفلا

النهي يقتضي الفساد في العبادات لا المعاملات

وما به تعلق النهي فسد   لكن في غير العبادات يرد

واطلق الفساد بعض السادة   سوى المعاملات والعبادة

وقيل لا يقتضي الفساد مطلقا   وبعضهم بالفصل ايضا نطقا

فقال يقتضي الفساد شرعا   وفي الفساد لغة فمنعا

مبحث العام والخاص

العام ما استغرق كل ما صلح   له بوضع واحد في المصطلح

كالنكرات في سوى الاثبات   والجمع ان حلي بالاداة

او كان قد اضيف في الكلام   كذا اسم شرط واسم الاستفهام

كمن وما واين اي ومتى   بعضهم الموصول ايضا اثبتا

كل جميع ثم طرا سائر   واجمع وما له يجا ور

فان معنى هذه الالفاظ جم   في عرفنا والاصل في النقل عدم

وذا دليل الوضع للعموم   وبعضهم الى الخصوص نوحيا

والمرتضى بالاشتراك وضعا   قال واثبت العموم شرعا

في افادة ترك الاستفصال العموم

مما يعم ترك الاستفصال   ان اطلق الجواب للسؤال

فان ذا يكون للعموم   ان صدر اللفظ عن الحكيم

ولا يعم المفرد المحلى   وضعا وبالحكمة قيل لا

وقد يعم عند ذي سداد   من سريان الجنس في الافراد

والجمع ان جرّد عن ذا اللام ... فلا يعمّ ذا لدى الاعلام
بل هو محمول على العدد الأقلّ ... وهو ثلثة عليه السبق دلّ
كذا الشفاهي من الخطاب ... كايّها الّذين في الكتاب
فلا يعمّ الغائبين مطلقا ... وان بضدّ ذاك بعض نطقا
امّا اشتراكهم لمن كان حضر ... حكماً فبالاجماع منهم قد ظهر

فى بيان منتهى التخصيص

تخصيص ما عمّ لدينا ممكن ... لعبد رها في العرف لا يستهجن
فمنتهى التخصيص قد يرى احد ... وقيل اثنان وقيل واحد
وقال بعضهم اقلّ الجمع ... وذا الثلاث في محلّ المنع

فى انواع المخصّص

وما به التخصيص ان لم يستقل   متصل وما استقل منفصل

فالاول الشرط والاستثنا كذا   الوصف والغاية منه احذا

وبدل البعض عن الكل ذكر   فذاك في خمسة اقسام حصر

والثان عقلي كذا سمعي   مما به استبد لا لهم مرضي

في ان العام المخصص مجاز في الباقي

والعام ان خصص فما بقي   معنى مجازي لريادة التقي

وقيل لا وقيل بالوفاق   فيما بدا منحصرا اذ الباقي

وقيل ان خص بما لا استقل   فكونه معنى حقيقيا قبل

وهل يكون حجة في الباقي   قولان في الخلاف والوفاق

وقيل بالقبول فيما اتصلا   ومطلق القبول قول قبلا

لكن اذا لم يكن التخصيص   بمجمل منهم يبدا التنصيص

في عدم جواز التمسك بالعام قبل الفحص

ولا تمسك قبل ان تفحصا   بالعام حتى تجد المخصصا

ويكتفي بالظن باستغنائه   واكثر القوم على اكتفائه

وقيل لا يجزي سوى اليقين   وذاك قول ليس بالمتين

مثل جوازه بلا تفحص   اصلاً لاصل عدم المخصص

في احوال المخصص المتصل

اذا تلى مخصص متصل   لجمل عديدة يحتمل

رجوعه للكل فالتخصيص في   اخيرها وما سواه موقفي

وقيل بالرجوع للاخير   وذا اختيار معشر كثير

ويعرف

وقيل للكل الرجوع جيد   والاشتراك ما ارتضاه (السيد)

فيما عدا مخصصا متصلا وليس منه

وان يلي لفظ العموم مضمر   عاد الى بعض له فالاظهر

ان لذا لا يثبت التخصص   مثال ذلك آية التربص

بل يجب الوقوف في المقام   وهو اختيار اكثر الاعلام

كالمرتضى المحقق الاديب   ومثله الفاضل في التهذيب

لكنه اختار في النهاية   تخصيصه في مثل هذي الآية

وآخرون انكروا التخصيصا   واثبتوا عمومه تنصيصا

لكن يكون الوقف عنده (اظهر)   وان بدا الاخير قول الا(كثر)

كذاك ان عطفت للخصوص   على العموم ليس من تخصيص

به وان خالف فيه الحنفي — دليلنا متضح غير خفي

في احكام الاستثناء وشرايطه

والاصل فيما استثني المتصل — فهو على منقطع لا يحمل

الا اذا تعذر الحمل على — متصل فالانقطاع قبلا

والشرط فيه عدم استغراق — وجوزوا التكثير فوق الباقي

بكون ما اخرجه الاستثنا — اكثر مما في المقام يبقى

ان لم يكن مستهجنا في العرف لا — كالناس جاؤا غير عمر ابن العلا

وهو من الاثبات نفي وكذا — عكس كما لعت الا اهتدا

والحنفي مخالف الجمهور — هنا فقال فيه قول الزور

لنا ثبوت وحدة الخلاق — من كلمة التوحيد باتفاق ٨٤

لذلك

لولا الذی قلنا من الافادة لم یکتفوا بها لدی الشهادة

فی المستثنیات المتعددة

ثم اذا تعدد الاستثنا من واحد فارجع الی المستثنی

منه اذا کان بعطف نظم ما بین مستثنی وبین اخر

کذا اذا کان الذی تاخرا مساویا لمتلوه او اکثرا

فی غیر ذا وذاک کل لاحق یکون عائدا للفظ سابق

من المخصصات المتصلة الشرط

تخصیص الشرط بان او باذا فی قولنا ان او اذا کان کذا

وان یلیها ما به احتمال وفیه شاع عنهم المقال

وبعضهم بعضا بانشاء نقل وقوله ان ترن انا اقل

وعند الاحتمال والتحقق　　يأتي اذا فادر لذا يا ذا التقى

في المخصصات المنفصلة

تخصص التنزيل بالتنزيل　　وقول خصمنا بلا دليل

كذا باجماع غدا دليلا　　محصلا يكون او منقولا

وخصص الكتاب بالرواية　　تواترا من صاحبي الدراية

او حف بالقرائن المصدقة　　وذا من المطالب المحققة

وفيه بعض الشافعيين نظر　　ولم ير الدقيق من ضعف البصر

كما يقول الناس في المحاورة　　نظرت للهلال لكن لم اره

في تخصيص الكتاب والخبر المتواتر بخبر الواحد بعد جعله دليلا

والواحد الخالي عن القرائن　　خصص به لفظ العموم الكائن

من الكتاب والحديث الثابت | تواترًا كذا بلا تفاوت
هما دليلان معًا رضان | جمعهما اولى لدى الاعيان
خصصهما بهما بلا امتراء | فان ذا ما اختاره العلماء
ورده سيدنا الجليل | بعد قبول انه دليل
وثالث فصل قولا انقبل | ان خص قبل بدليل منفصل
وجوز التخصيص قول رابع | ان خص قبل بدليل قاطع
وخامس بالوقف قد يقول | ليس لهم في قولهم دليل

كما يخصص العام بمنطوق الدليل المنفصل يخصص بمفهومه ايضا

يخصص العموم بالمفهوم | موافقا وذا من المعلوم
كذاك قد يخص بالمخالفة | كالشرط والغاية لا مثل الصفة

في بناء العام على الخاص

ان وردا العموم والخصوص　　واقترنا فحكمه التخصيص

كذا اذا الخصوص بعد يلي　　ولم يجئ بالعام وقت العمل

وان اتى الخصوص بعد (ان حضر)　　ذا الوقت فهو ناسخ فاقد (مستقبل [illegible])

وان تلى العموم للخصوص　　فاختلفوا في النسخ والتخصيص

والثاني اختار ابو الحسين　　والحق اولا من ذين

والقول بالتخصيص عندنا (قبل)　　كما اذا التاريخ فيهما جهل

في بعض المخصصات المنفصلة

وخصص العموم عموم النقل　　بفعل معصوم كذا بالعقل

كذاك بالعادة ان كان تقع　　في زمن الشرع الزكي (للمتبع)

فلا تجز تخصيصه بما استقر | من بعد لكن ذاك عن بعض ظهر

وعد بعض مذهب الراوي ولا | ارى عليه من دليل قد تجلا

اذ ليس رأيه لنا دليلا | فكان تخصيص به عليلا

وكان كالتخصيص بالقياس | كذا بالاستحسان عند الناس

في المطلق والمقيد

المطلق الشايع في الجنس وما | ليس كذا مقيدا قد وسما

وما عن الشيوع لم يخرج بذا | سمي والضد مقيدا خذا

وان ترى مقيدا ومطلقا | وحكم ذا لحكم ذاك اتفقا

فالمطلق احملن على المقيد | حتما وذا مع سبب متحد

وحمله مع اختلاف السبب | عليه عند قومنا لم يجب

الا اذا كان دليل منفصل — فحمل ذا هنا على ذاك قبل

وقيل ان القيد ههنا اقتضى — تقييده ثم وليس مرتضى

اذ يمكن التقييد بالايمان — في العتق عند قتله الانسان

من دون تقييد لذي الاعتاق — عند الظهار بل على الاطلاق

لكنّ مع تخالف الحكمين — فليس من حمل بغير مين

كاعطين عالما دينارا — وقوله اقتل عالما مكثارا

في المجمل والمبين

ان كان معنى اللفظ حداً يجهل — فهو كما سمعت قبل مجمل

وما سواه سمي المبينا — والقول قد اتى بيانا بينا

والفعل قد ياتي على الخلاف — فان بعضهم لهذا نافي

وورد المجمل في الشريعة   فالحق قول منكر وقوعه
في الشرع اذ فيه الوقوع ثبتا   ومفردا كذا مركبا اتى
وليس منه حرمة الخمور   والمسح بالرؤس في الطهور
ولا حديث لا صلوة مط   وهكذا المروي في رفع الخطا
وآية السرقة في قطع اليد   في هذه الاجمال لا تعتقد
اذ حرمة الاعيان راجع الى   ما هو مطلوب بان يفعلا
والباء للتبعيض في الثاني كما   قد مر في صدر الكتاب فاعلما
ولا صلوة يلزم الاضمار   فيه ونفي الصحة المختار
لانه ادنى الى الحقيقة   من الكمال فالزم الطريقة
والرفع راجع الى العقاب   والقطع ظاهر بلا ارتياب

في الفصل والإبانة المحققة ولا أرى لوماً لمن قد حققه

واليد للعضو تماماً قد وضع وهو لبعضه مجاز فاستمع

في عدم جواز تأخير البيان عن وقت الحاجة وجوازه إليه

ولا يؤخر البيان مطلقاً عن زمن الحاجة فيما حققا

عليه منهم قد بدا الإطباق لكن إليه لم يرى الوفاق

فالأشعري بالجواز مطلقاً قال وبالمنع الغزالي نطقا

ثم أبو الحسين فيه فصلا ففي تواطؤ واشتراك قبلا

لا ما أريد منه غير ظاهره ففيهما بالمنع عن تأخره

قد قال وارتضى الشريف المرتضى هذا وعندنا الجواز مرتضى

في النص والظاهر والمآل وذكرها عليك قبل يتلي

فالنص

فالنص ذو دلالة قطعية	من سائر الادلة السمعية

والظاهر المظنون في الدلالة	فاسمع مؤولا وجد ما له

فذاك لفظ حمله قد ارتضى	على سوى ظاهره لمقتضى

ومطلق التأويل فيما علما	الى قريب وبعيد قسما

وهو من المجاز من وجه اعم	بالاعتبار الفرق عنده لم يتم

في النسخ وما يتعلق به

في اللغة النسخ هو الابطال	او هل شئ حسب ما يقال

ونسخ الاحكام بمعنى الرفع	عرفا وهذا واقع في الشرع

قول ابي مسلم الاصفهاني	كشبه اليهود حد واني

لاية القبلة والثبات	كذا اعتداد هن للوفات

وقدموا بين يدى نجويكم صدقة مع النبى مولىكم

ما ينسخ الله من الايات او ننسها فهو بخيرات

او مثلها وشبه اليهود ناشية من غاية الجحود

اجاب عنها المسلمون بالحجج للنهج عن ذكرها نطوى وضوحا

في اشتراط النسخ حضور وقت الفعل المنسوخ

وقبل ان يحضر وقت الفعل فلا يجوز نسخه للعقل

فان ذا مستلزم التنا قض لانه حسنا وقبحا يقتضى

وبالجواز قالت الاشاعرة وشيخنا المفيد ايضا قرره

والوقف من قول الهداة نظهر اذ قال كل منهما مستظهر

في احوال الناسخ والمنسوخ قوة وضعفا

في اشتراط النسخ حضور وقت الفعل المنسوخ

٩٤

ثم الكتاب والحديث الراسخ ... تواترا وواحدا قد نسخ
بمثله والذكر قد نسخ به ... تواتر والعكس جاء فانتبه
وخبر الواحد ايضا بهما ... ينسخ دون عكس هذا فافهما
والشافعي نسخ الكتاب انكرا ... بمثله كذا انتفى اخرا
وهو بما مر من الايات ... يرد كالقبلة والثبات
وبعض ارباب الخلاف ابدا ... نسخهما بخبر قد وحدا
فقال جائز وغير واقع ... بل عن جوازه نفي المنازع
وليس ان ينسخ بالاجماع ... شئ وان ينسخ بالاجماع
ان استقر بعد ان يقطعا ... وحي والافضد قطعا
واصل الاستقرار ما لم ينقطع ... اختلف الاقوال فيه فاستمع

فبعضهم جوّزه كالمرتضى ومنعه بعضهم قد ارتضى

ثمّ اعلم النّزاع معنويّا وبعضهم صيّره لفظيّا

وسيّد الاقوال قول سيّد فالنّسخ للاجماع قبل جيّد

في بعض مباحث هذا الباب

والنسخ بالاصعب مثل الاسهل جاز كذا النسخ بدون البدل

وجاز نسخ الحكم لا التلاوة وعكسه يا صاحب الطلاوة

وجاز فيما نسخ التّأبيد بل لوجوبه بدا التّأبيد

اذ ليس ما به نسخنا ناسخًا مع عدم التّأبيد قولا راسخا

في زيادة عبادة او غيرها على العبادة

زيادة الشّىء على العبادة ان استقلّ هذه الزيادة

طاردا

كما اذا زيد صلوة سادسة فهذه للخمس ليست ناسخة

كذا اذا لم يكن الزيادة عبادة فليس للعبادة

نسخ بها خلاف ما لم يستقل من زائد فنسخها به قبل

كما اذا زيد على الثنتين للصبح ركعة ففي هاتين

نسخ وقيل ليس للمزاد عليه نسخ بل للانفراد

وقد يقال النسخ للتقديم يعني به تقدم التسليم

وكونه للاكتفاء بهما بعضهم اختار عليه مرغما

في الاجماع ومباحثه

في اللغة الاجماع كالعزم وفي فاجمعوا امركم بذا تفي

وعندنا الاجماع والاطباق ان يجمع الرتاق والفتاق

فلا يضرّه خلاف العامي ... ولا خلاف منكر الامام

ويدخل المعصوم فيمن يجمع ... وهو امام عالم متبع

وهو لهذا صار حجة لنا ... وبالحديث المحض استمسك هنا

كذا بآيات من الكتاب ... مذكورة في كتب الاصحاب

في ان الاجماع ممكن بل واقع وكذا العلم

وقول بعض بامتناعه بطل ... وجحد عصبة وقوعه عطل

ويمكن العلم بانه انعقد ... وقول من خالف في هذا فسد

كقول من قد انكر الحجية ... حججهم وهيبة وهية

والعلم في امثال هذا العصر ... بالانعقاد في انتهاء العصر

فما ارتضاه صاحب المعالم ... غير بعيد بل مبين سالم

وتقدم الاول

الحديث هو المراد منه من قوله لا تجتمع امتي على الضلالة او على الخطأ والآيات منها قوله تعالى ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين ... قوله تعالى وكذلك جعلناكم امة وسطا ... قوله تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وغير ذلك ... منه عفي عنه

٩٨

وعدم الوقوف بالخلاف … ليس باجماع لدى الانصاف

كذا اذا اجماعهم قد اثبتوا … حكما وفيه الآخرون سكتوا

وحجة اجماع عترة النبي … قيل كذا اتفاق اهل يثرب

[illegible]

اذا كان للقوم قولان فهل يجوز احداث الثالث

وان بدا قولان فيما ابرموا … فهل يجوز ثالث او يحرم

قيل بذا قيل بذاك والذي … ارتضى راوه فصل وهو ههنا

فان يكن حكم عليه مجمع … يطرح بالثالث فهو يمنع

بل قال بالمنع فريق مطلقا … وهو مؤيد كما قد حققا

اذا لم يفصل الامة بين المسئلتين فهل يجوز الفصل

والفصل ما لم يفصل الاصحاب … ما بين حكمين فقد يعاب

٩٩

ان صرحوا بعدم التفصيل   وفي سواه ليس من دليل

الا اذا كان الطريق فيهما   متحدا فالفصل خرق فافهما

في الاجماع المنقول

ان نقل الاجماع بالتواتر   فاجعله حجة بلا تشاجر

وفي الذي ينقل بالآحاد   تأمل وبعضهم ينادي

بانه كالمتواتر استقر   وبعضهم يمنع فالخلف ظهر

والاظهر القبول فيه ان قبل   اخبار احاد فتابع ما نقل

وما الى هنا بناني املاه   ابياته عدها خمسمائه

وجاء نظما مستطابا رائقا   والله نستدفع العوائقا

سميته ملتقط الاصول   ان ارتقى مدارج القبول

والسلام

واستعين الله في التكميل كما اعانني على التحصيل

مستمسكا بذيل اوليائه

وحامدا له على آلائه

بيد ناظمه العبد الاحقر محمد حسين بن علي رضا عفا الله عن جرمهما

تم في العشر الاخر من شهر

شوال المكرم وقد مضى من الليل خمس ساعات تقريبا

سنة ١٢٨٢

في مدح الزكي التقي المولى الولي عبد العظيم الحسني سلام الله عليه

ما بال دمع اذاب القلب بالمحن … واحرق العظم للاحزان في البدن

اني ليحزنني ان اذكر الطللا … من رسم دار عفى من شدة الفتن

يا دار ليلى سقاك الله اذ كربت … سكانك وانتقلت في احسن الظعن

فلست ناسيها يوما تقول الا … ليس العذيب ولا ذا الربع يسكنني

ما كنت في ضارج آوي فلا جملي … بها ولا ناقتي فيها ولا سكني

كلا ولم انس ربعا بالجواء ولا … في اثر نوق بليلى قد سرت ظعني

ولا نسيت غداة البين اذ برزت … كالبدر تجلي ضياء الشمس بالوجن

وام اوفى اتتني كي تودعني … وزودتني لذيذ الخمر واللبن

فغير الدهر حالي من طوارقه … فانظر لحبيبي خليطا منه باللحن

اني امرؤ لا ابالي من نوى شنأ   وان غدا كدرا من كيده عطني

كم من عبيد علوا (غلوا) من دهرنا و   وارخصت قيمة الاحرار بالزمن

وكم ثمين تنادي في منائته   يا اهل دهري لقد ارخصتم ثمني

عاشرتهم مومنا بالله والرسل   وعشت فيهم كاني عابد الوثن

شكوت منهم الى خير الورى نبأ   عبد العظيم الكظيم السيد الفطن

من زاره فكمن زار الحسين وذا   لانه اشرف الابناء للحسن

فحبه ملتي من احسن الملل   ووده سنتي من احسن السنن   اطيب

اني اواليه في غيبي وفي حضري   بالنفس افديه في سري وفي علني

ديني محبته نفسي الوقاء له   زادي ولايته في اللحد والكفن

يا اهل بيت نبي الله ملتجأ   انتم واني اليكم اشتكي حزني

رجوتكم باهداء الناس انكم   لمن رجا من اياديكم اولوا المنن

اقول عجل وسهل رب مخرجهم   ومنهم رب عمر عافي الدمن

تمت القصيدة بيد ناظمها في دار الخلافة صين عن كل آفة

قصيدة في مدح أهل البيت وفيها ذكر فاطمة بنت موسى عليهم السلام

لك الله يا من رام موطن حبّا (في)   اذا زرتهم فانقل لهم منهم مالي

وحدث لهم ما من نواهم زاى قلبي   وقل انه قد شاب في عمر شبّاب

وكان اذا يصغي كتابا وابلاغا   يلبي لكم لبين من بعد لباب

يقول عقلتم من عقال الهوى (عقلي)   وقلبتم قلبي اليكم بقلاب

ولما هجرتم زال حجري من صبر (صحري)   واصبح لبي ناقصا بين الباب

الا يا احبائي وانتم طبائبي   ترون علاجا او دواءً لا تعالج

سوى وصل من اهوى وتحجى لما ارجو   ونيل الاماني والتلاقي لاحبا (في)

ومدح لسادتي وهم معشر (طهر)   بني هاشم رهط هداة وطياب

بدور الدجى اسد النقا شفع الورى   شموس الهدى والرشد انوار (وهاب)

بنفسي نجوماً في المدينة غربها   نكرامًا عند امن فقدهم مجهار ابي

ونجما مضيئا بالغري غروبه   لباب الهدى سدّ وفتح لابواب

بنفسي نجوما بالطفوف هبوطها   تكنفها فيها ذئاب بانياب

نسخت ... [illegible]

واول بعزوه

واخری ببغداد لهم روحی الفدا — ونفسی وقاء للتقی بسرداب

ونجم بطوس شرف الله ابانا — بلثم التراب والتشرف بالباب

ونجم بارض القم کان غریبة — یطوف بها خرسهم خیر اخراب

وما النجم هذی بنت موسی بن جعفر — بمعصومة قد لقبت بین القاب

بفاطمة الغراء تدعی وفتحت — بقم لها صد قاتلته ابواب

من الجنة الخلد التی جاء فی ذکر — من الله فاسمع لا تشبه بارباب

الا ان زادی فی القیمة حبهم — اصلی علیهم هذه خیر ادابی

والعن جهرا سامریا وعجلة — وقوم مها شتر من الهود والصابی

ابیات رشیقة تتضمن مدح امیر المؤمنین علیه السلام

اصبحت ولیس لی قرار — واشتد بدمعی البجار

عشاقک فی ثری جنابک — ما تواوا لهم بذا افتخار

ان ترفقنا فذا امتنان — او تحرقنا لک الخیار

یا لائم وامق الیم — ما کان لی الجنون عار

العارلمن اوى بدار   والقوم رحلوا وساروا
العارلمن يظن ربّه   عجلاً جسداً له خوار
العارلمن يطيع مرءاً   في ورطته غدا يحار
العارلمن يرى عليّاً   خلف الخلفاء كيف عار
تيلو حمر او ليس يدري   اللّيث ابوه ام حمار

[illegible]

Agriculture in the [illegible]

[illegible]

Catalogue of Manuscripts

[illegible] Catalogue of Persian and Arabic Manuscripts [illegible] (Tehran 2008), 58

[illegible] of Printed books

[illegible] Catalogue of Publications of [illegible] Tehran-Moalem University and [illegible] Catalogues in English and Spanish (Tehran 2008)

[illegible]

Veterinary Science in the Islamic World

1. ***Du Faras-Namah-yi Manthur va Manzum,*** (Two Manuals on Horses in Persian Prose and Poetry), edited by A. Sultani Gerd Faramarzi with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1987). (3)

Agriculture in the Islamic world

1. Rashid al-Din Fazl-Allah Hamadani (d. 1318)

Athar va Ahya' (A Persian Text of the 14th Century on Agriculture), edited by Manouchehr Sotoodeh and Iraj Afshar, with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1989). (4)

Catalogue of Manuscripts

1. T.H. Sobhânî (1938-)

Catalogue of Persian and Arabic Manuscripts in Mehdi Mohaghegh's collection, (Preserved in the Institute of Islamic Studies Tehran – McGill University (Tehran 2004). 59

Catalogue of Printed books

1. M.Mohaghegh(1930-)

Descriptive Catalogue of Publications of the Institute of Islamic Studies University of Tehran-McGill University and Titles of the Publications of the International Colloquium on Cordoba and Isfahan, (Tehran:2009).

Miscellaneous

1.M. Mohaghegh (1930-)

Hizarupansad Yâddasht, (One thousand and five hundred notes on Islamic and Iranian Studies), (Tehran 1999). 45

Being and Existence in Sadra and Heidegger, translated into Persian by M.R. Jawzi (Tehran, 1999). 47

Islam and Modernism

1. al-Attas, Syed Muhammad Naquib (1931-)

Preliminary Discourse on the Metaphysics of Islam, translated into Persian by M.H. Saket, H. Miandari, Sh. Kaviani and M.R. Jawzi, with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1995). [4]

2. al-Attas, Syed Muhammad Naquib (1931-)

Islam and Secularism, translated into Persian by A. Aram, with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1996). [6]

Ethical Philosophy

1. Ibn-I Miskawayh(932-1030)

Javidan Khirad, Persian translation by M.T. Shushtari, edited by B. Thirvatian, with French introduction by M. Arkoun translated into Persian by R. Davari Ardakani (Tehran, 1976). 16

2. Mohaghegh, Mehdi (1930-)

al-Dirâsat al-Tahlîlîyya, Analytical Studies on ***The Spiritual Physic*** of Râzî in Persian, Arabic, and English together with the Arabic edition of P. Kraus and a new manuscript (Tehran 1999). 44

Logic

1. ***Collected Papers on Logic and Language,*** edited by T. Izutsu and M. Mohaghegh (Tehran, 1974). 8

2. Sâ'in al-Dîn Ibn Turkah (d. 1431)

al-Manâhij fi al-Mantiq, edited by I. Dibaji, with an Arabic introduction on the life and works of the author (Tehran, 1997). [10]

Principles of Islamic Juriprudence

1. Hassan ibn Shahid al-Thani (d. 1602)

Ma'alim al-'Usûl, with Persian introduction by M. Mohaghegh and an article in French on "Imâmiyya 'Usul al-Fighh" by R. Brunchvig (Tehran, 1983). 30

2. M.H.Shams al.'Ulama Garakani (Gharib), with an introduction by M.Mohaghegh

Manzumah fi Usul al-Fiqh(principles of Jurisprudence in Arabic Verse),(Tehran, 2012).64

An introduction to the Encyclopedia of Medical Sciences in Islam and Iran, Glossary of medical and Pharmacological Terms, (Tehran, 2010).

Islamic Theology(Shî'î)

1. Nasir al-Din Tusi (1201-1274)

Talkhis al-Muhassal, edited by A. Nourani (Tehran, 1980). 24

2.. Martin J. McDermott.

The Theology of al-shaykh al-Mufid (d. 413/1022), Translated into Persian by A. Aram (Tehran, 1984). 35

3. al-Hilli (d. 1325), al-Suyûri (d. 1423) and al-Husayni (d. 1568) ***Al-Bab al-Hadi 'Ashar***, with two commentaries: ***al-Nafi' yawm al-Hashr*** and ***Miftah al-Bab***, edited by M. Mohaghegh (Tehran, 1986). 38

4. al-Shaykh al-Mufid (d. 1022)

Awa'il al- Maqalat (Principle Theses), edited by M. Mohaghegh, with an English introduction by M.J. McDermott. (Tehran, 1993). 41

Islamic Theology (Sunnî)

1. I. juvayni (1028-1085)

al-Shamil fi usul al-Din, edited by R. Frank with an English introduction translated into Persian by J. Mojtabavi (Tehran, 1981). 27

2. A. Jami (1414-1492)

al-Durrat al-Fakhirah, edited with English and Persian introductions by N. Heer and A. Musavi Behbahani (Tehran, 1980). 19

Islamic Theology (Ismâ'îlî)

1. Nasir-i Khusraw (1004-1091).

Dîvân,edited by M.Mohaghegh(Tehran 1974)

2. Abû Hâtim al-Râzî (d. 934)

Kitâb al-Islâh, prepared by Hassan Mînûchehr and M. Mohaghegh with English introduction by Shin Nomoto, translated into Persian by J. Mojtabavi (Tehran, 1998). 42

Comparative Philosophy

1. Izutso T. (1914-1993)

Basic Structure of the Metaphysics of Sabzavari, Translated into Persian by J. Mojtabavi (Tehran, 1981). 29

2. Acikgenc, Alparsalan (1952-)

Miftah al-Tibb wa Minhaj al-Tullab (The Key to the Science of Medicine and the Student's Guide), edited by M. Mohaghegh and M.T. Daneshpazuh (Tehran, 1989).(1)

3. Muhammad ibn Zakariyya al-Razi (d. 925)

al-Shukuk 'ala Jalinus, edited by M. Mohaghegh, with Persian, Arabic and English introductions. (Tehran, 1993). [1]

4. al-Zahrawi (fl. 11th ceuntry)

Albucasis on Surgery and Instruments, Persian translation of ***Kitab al-Tasrif li-Man 'Ajaza 'an al-Ta'lif***, translated into Persian by A. Aram and M. Mohaghegh with two Persian articles by M. Mohaghegh (Tehran, 1996). [5]

5. Ibn al-Jazzâr al-Qîrawânî (d. 979)

Tibb al-Fuqarâ' wa al-Masâkîn, edited by W. 'Âl-e Tu'mah, with introductions in Persian and English by M. Mohaghegh, (Tehran, 1996). [8]

6. Hunain ibn Ishaq (d. 877)

Risâlat ilâ Alî ibn i Yahyâ, on works of Galen translated into Arabic, edited and translated into Persian by M. Mohaghegh (Tehran, 1999). 48

7. S. Isma'îl Jurjânî (d. 1136)

Yâdgar (on Medicine and Phormacology), edited with introduction and glossary by M. Mohaghegh (Tehran, 2003). (10)

8. Mansûr b. Muhammad b. Ahmad Shîrâzî (fl. 14-15 century). (11)

Anatomy of Human Body (Tashrîh-î Mansûrî), edited by S.H. Razavî Burqa'î, with Introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 2004)

9. Abulmajd Baizâvî,

Mukhasar dar 'Ilm-I Tashîh (Concise Book on Anatomy), edited by S. H. Razavî Burqa'î (M. D.), with an Introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 2008).

10. **Ibn-Hindu** (d.420/1029)

Physician and Philosopher from Tabaristân and Kitâb-i Miftâh al-Tibb, with Introduction on Medical Sciences in Islam and Iran, by M. Mohaghegh (Tehran, 2008).

11. Ali Ibn-i Abbâs-i Majûsi Ahvâzî(d.994)

Kâmil al-Sinâ'at al-Tibbiya, Vol. 1, Translated into Persian by S. Mohammad Khaled Gaffârî, with an introduction on Medical Sciences in Islam and Iran, by M. Mohaghegh (Tehran, 2009).

12. Ali Ibn-i Abbâs-i Majûsi Ahvâzî(d.994)

Kâmil al-Sinâ'at al-Tibbiya, Vol. 2, Translated into Persian by S. Mohammad Khaled Gaffârî, with an introduction on Medical Sciences in Islam and Iran, by M. Mohaghegh (Tehran, 2010).

13. M. Mohaghegh

Collected Papers and Articles

1. ***collected Papers on Islamic philosophy and Mysticism,*** edited by M. Mohaghegh and H. Landolt (Tehran, 1971). 4
2. ***Mélanges offerts à Henry Corbin***, edited by S.H. Nasr (Tehran, 1977). 9
3. M. Mohaghegh

Bist Guftar: twenty treatises on Islamic philosophy, Theology, Sects and History of Medicine, with an English introduction by J. Van Ess (Tehran, 1976, second edition 1985). 17

4. M. Mohaghegh(1930-)

Yad-Name-yi Adib-I Nayshaburi, collected papers and articles, (Tehran, 1986). 33

5. M. Mohaghegh(1930-)

Duvumin bist guftar (The Second Twenty treatises) on Persian Literature, Islamic Philosophy, Theology and History of Science in Islam, (Tehran, 1990). 40

6. M. Mohaghegh(1930-)

Chahârumin Bist Guftâr (The Fourth Twenty Treatises) on Islamic and Iranian Studies, with a chronological bio-bibiography, (Tehran, 1997). [9]

7. M. Mohaghegh(1930-)

Panjumin Bist Guftar (The Fifth Twenty Treatises) on Islamic and Iranian Studies, (Tehran, 2001). 49

8. M. Mohaghegh(1930-)

Siumîn Bist Goftar

9. M. Mohaghegh

Shishumîn Bist Goftar (The sixth twenty treatises) on Literature, Philosophy and Biographies of contemporary Learned Mem, (Tehran, 2006). 60

10. M. Mohaghegh

Haftumîn Bist Goftar (The Seventh twenty treatises) on Literature, Philosophy and Biographies of Learned Mem, (Tehran, 2006). 60

Medicine in the Islamic World

1. Hakim Maysari (fl. 10th century).

Danish-Nameh (he Oldest Medical Compendium in Persian Verse), edited by B. Zanjani with an introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1987). (2)

2. Ibn Hindu (d. 1029)

8. H. M. H. Sabzvari (1797-1878)

Sharh-i Ghurar al-Fara'id or ***Sharh-i Manzumah***, Part II: 'Speculative Theology', Arabic text and commentaries, edited with English and Persian introductions, and Arabic-English glossary by M. Mohaghegh (Tehran, second edition 1999). 46

Theosophy and Mysticism

1. N. Razi (fl. 13th century).

Marmuzat-i Asadi dar Mazmurat-i Dawudi, Persian text edited with Persian introduction by M.R. shafi'i-Kadkani and English introduction by H. Landolt (Tehran, 1974). 6

2. A. Zunûzi (d. 1841).

Anvar-i Jaliyyah, Persian text edited with Persian introduction by S.J. Ashtiyani and English introduction by S.H. Nasr (Tehran, 1976). 18

3. Asiri Lahiji (d. 1506)

Divan and Rasa'il, edited by B. Zanjani with an introduction by N. Ansari (Tehran, 1978). 20

4. N.A. Isfarayini (1242-1314)

Kashif al-Asrar, Persian text edited and translated into French, with French and Persian introductions by H. Landolt (Tehran, 1980). 5

5. Rukn al-Din Shirazi (d. 1367)

Nusus al-Khusus fi Tarjamat al-Fusus, edited by R.A. Mazlumi, with an article by J. Homa'i (Tehran, 1980). 25

6. Sultan Valad (1226-1312)

Rabab-Nama, edited by A. Sultani Gerd Faramarzi with English introduction (Tehran, 1980). 23

7. Muhammad Shirin Maghribi (d. 1408)

Divan, edited with Persian and English introductions by Leonard Lewisohn, and a foreword by Annemarie Schimmel (Tehran, 1993). 43

8. Mehdî Rezâi

The Junaidi School: Origins and Ideas, (Tehran: 2008)./1/

9. Mohammad Hossein Karami.

Knowledge and Wisdom as seen by Mawlavi, (Tehran: 2011)./2/

10. Abo al-Fotooh Gheyath al-Din Hebatollah Yoosof Ibn Ebrahim Ibn Sa'ad al-Din Hammooye,

Morad al-Moridin, edited with an introduction by S.A.A. Mirbâgherifard and Z. Najafi. (Tehran: 2011)./3/

The Degrees of Existence, translated into Persian by J. Mojtabavi, with an introduction by M, Mohaghegh (Tehran, 1996). [7]

11. Ibn Ghîlân (fl. 12th century) and Ibn Sînâ (d. 1037)

Hudûth al-'alam and ***al-Hukûmat*** , edited by M. Mohaghegh with French introduction by Jean R. Michot (Tehran, 1998). 43

12. Qutb al-Dîn Shirazi (d. 1311)

Sharh-i Hikmat al-Ishraq, edited by A. Nourani and M. Mohaghegh with two Persian articles on Suhrawardi and Shirazi by M. Mohaghegh (Tehran, 1999). 50

13.Nasîr al-Dîn al-Tûsî (1201-1274)

Masâri' al-Musâri', edited by Wilfred Madelung, with English introduction translated into Persian by Shiva Kaviani (Tehran 2004). 54

Transcendental Wisdom

1. H.M.H Sabzvari (1797-1878)

Sharh-i Ghurar al-Fara'id or ***Sharh-i Manzumah,*** Part I:'Metaphysics', Arabic text and commentaries, edited with English and Persian introductions, and Arabic-English glossary by M. Mohaghegh and T. Izutsu (Tehran, 1969; second edition 1981).1

2. M. M. Ashtiyani (1888-1957).

Ta'liqah bar Sharh-i Manzumah, Vol. I: Arabic text edited by A. Falatouri and M. Mohaghegh, with an English introduction by T. Izutsu (Tehran, 1973). 2

3. Mir Damad (d. 1631)

al-Qabasat, Vol. I: Arabic text edited by M. Mohaghegh, A. Mousavi Behbahani, T. Izutsu and I. Dibaji (Tehran, 1977). 7

4. H.M.H. Sabzvari (1797-1878)

Sharh-i Ghurar al-Fara'id or Sharh-i Manzumah, Part I: 'Metaphysics', translated into English by T. Izutsu and M. Mohaghegh (New York, 1977; second edition Tehran, 1983). 10

5. M.M. Naraqi(d. 1764)

Sharh-i Ilahiyyat min Kitab al-shifa',edited by M. Mohaghegh (Tehran, 1986). 34

6. Al-'Alavî , Ahmad ibn Zain al-'Abidin (fl. 17th century)

Sharh-i Kitâb al-Qabasât (A commentary on Mîr Damad's ***Kitâb al-Qabasât***), edited by Hamid Naji Isfahani, with English and Persian Introduction by M. Mohaghegh (Tehran, 1997). [11]

7. Mir Damad, Muhammad Baqir al-Huseini (d. 1631)

Taqwim al-Imân, with a commentary by S.A Alavi and Notes by Ali Nûrî, edited by Ali Owjabi (Tehran, 1998). [12]

Institute of Islamic Studies Publications[1]
According to subject

Islamic Philosophy

1. Badawi.

Aflatun fi al-Islam, text and notes (Tehran, 1974). 13

2. A. 'Amiri(d. 992)

al-Amad'ala al-Abad,edited with an introduction by E. Rowson(Beirut, 1979). 28

3. M. T. Istarabadi(d. 1648)

Sharh-i Fusus al-Hikma, Persian text edited by M.T. Daneshpazuh with two articles on the ***Fusus*** by Khalil Jeorr and S. Pines (Tehran, 1980). 22

4. M. Tabrizi (fl. 13th century)

Sharh-i Bist va Panj Muqaddimah-yi Ibn-i Maymun, edited by M. Mohaghegh; translated into Persian by J.Sajjadi. (Tehran, 1981).26

5. Bahmanyar ibn Marzban (d. 1066)

Kitab al-Tahsil, Persian translation entitled ***Jam-i Jahan-Numay,*** edited by A. Nourani and M.T. Daneshpazuh (Tehran, 1983). 15

6. Abu 'Ali ibn Sina (980-1037)

al-Mabda'wa al-Ma'ad, edited by A. Nourani (Tehran, 1984). 63

7. M. Mohagheh.(1930-)

Filsuf-I Rayy: Muhammad ibn-i Zakariyya-yi Razi, (Tehran, 1974). 14

8.Abu al-'Abbas al-Lawkari (fl. 11th century).

Bayan al-Haqq Part 1: 'Metaphysics', edited by I. Dibaji (Tehran, 1993). [2]

9. al-Biruti (d. 1048) and Ibn Sina (d. 1037)

al-As'ilah wa al-Ajwabah (Questions and Answers) including further answers of al-Biruni and al-Ma'sumi's defense of Ibn Sina, edited by S.H. Nasr and M. Mohaghegh with introductions in English and Persian (Kuala Lampur, 1995). [3]

10. al-Attas, Syed Muhammas Naquib (1931-)

---

[1]. Numbers at the end of each item refer to the 'Wisdom of Persia' Series: those between pranthesis refer to the 'History of Science in Islam; those between crochet refer to the "Islamic Thought" and those between slash refers to. Series of Texts and Studies on Mysticism

McGill University
Montreal-Canada

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran
Tehran-Iran

Principles of Islamic Jurisprudence in Verse

By

Shams al-Ulama M.H. Gharib Garakani (d. 1926)

With an Introduction by
M. Mohaghegh

Professor of Islamic Azad University
Permanent Member Academy of Persian Language and Literature

Tehran-2012

LXV
WISDOM OF PERSIA
-SERIES-
OF TEXTS AND STUDIES PUBLISHED

By
The Institute of Islamic Studies
University of Tehran – McGill University

General Editor
MEHDI MOHAGHEGH

Institute of Islamic Studies
P.O.Box 13145-133 Tehran Iran
Tel (9821) 88953485-6 Fax (9821) 88953488
http:iistmu.ut.ac.ir iistmu@ut.ac.ir
Printed in Tehran 2012

ISBN 978-964-5552-91-4

In The Name Of God

Presented by Professor Badralzaman Gharib
To the
Institute of Islamic Studies
In Commemoration of the 44th Anniversary of Its Establishment in
1969

McGill University
Montreal-Canada

The Institute of Islamic Studies

University of Tehran
Tehran-Iran

Principles of Islamic Jurisprudence in Verse

By

Shams al-Ulama M.H. Gharib Garakani (d. 1926)

With an Introduction by

M. Mohaghegh

Professor of Islamic Azad University
Permanent Member Academy of Persian Language and Literature

Tehran-2012